

خطابه ی سیالکوٹ

حضرت میرزا غلام احمد قادیانی
مسیح موعود و امام مہدی علیہ الصلوٰۃ والسلام

سازمان انتشارات بین المللی اسلام

خطابه ی سیالکوت

Persian Translation of *Lecture Sialkot* (Urdu)

By: Hazrat Mirza Ghulam Ahmad,
The Promised Messiah and Mahdi, *on whom be peace*

First Urdu Edition: Qadian, 1904
Present Persian Translation: UK, 2017

© Islam International Publications Ltd.

Published by:

Islam International Publications Limited
Unit 3, Bourne Mill Business Park
Guildford Road
Farnham, Surrey GU9 9PS
United Kingdom

Printed in UK at:

Raqeem Press
Farnham, Surrey, GU9 9PS

For further information, please visit:

www.alislam.org

ISBN: 978-1-84880-170-7

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معرفی کوتاه مؤلف

حضرت میرزا غلام احمد قادیانی امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام در ۲۳ بهمن سال ۱۲۱۳ هجری شمسی برابر با ۱۲ فوریه ۱۸۳۵ در روستایی به نام قادیان، استان پنجاب در کشور هند به دنیا آمدند. ایشان از کودکی، به عبادت و ذکر الهی علاقه خاصی داشته و بیشتر اوقات خود را صرف تلاوت قرآن کریم و مطالعه آثار مذاهب دیگر می‌کردند. هنگامی که به سن بلوغ رسیدند، می‌دیدند که اسلام از هر سو مورد حمله قرار گرفته و بخت و اقبال مسلمانان در حال زوال است، ایشان مسئولیت دفاع از اسلام و آشکار ساختن زیبایی دین متین اسلام را به عهده گرفتند. در آثار، سخنرانی‌ها و مباحثات خویش، با براهین قاطع و ساطع به اثبات رساندند که اسلام، تنها دینی است که انسان را به خداوند متعال پیوند می‌دهد. حضرت میرزا غلام احمد قادیانی علیه السلام ادعا فرمودند که حضرت عیسی علیه السلام به نص قرآن کریم وفات یافته و خود همان مسیح موعود و امام مهدی هستند که مسیحیان و مسلمانان منتظر او هستند. ایشان همچنین اعلام فرمودند که تمام پیشگویی‌هایی که در کتاب‌های مقدس مذاهب عالم راجع به ظهور "امام مهدی" ثبت است، در وجودشان تحقق یافته است. در سال ۱۸۸۹م ایشان جماعتی به نام "جماعت اسلامی احمدیه" تاسیس کردند. حضرت میرزا غلام احمد

علیه السلام به وضوح بیان فرمودند که طبق پیشگویی های سرورِ کائنات و خاتم انبیاء صلی الله علیه و سلم، پیامشان با صلح و آشتی گسترش خواهد یافت و اعلام فرمودند که در این زمان، جهاد شمشیر نامشروع است. در واکنش به پیام محبتشان، از جانب همه ادیان و فرق، پرخاشگری ها و خشونت هایی بلند شد و این رویه تعصب و پرخاشگری هنوز هم ادامه دارد. در سال ۱۹۰۸م، حدود یک میلیون پیرو را سوگوار گذاشتند. از آن زمان تاکنون مأموریتشان توسط جانشینانشان انجام می گیرد. امروز ”جماعت احمدیه“ در دویت و نو کشور به رهبری سیدنا حضرت میرزا مسرور احمد پنجمین خلیفه امام مهدی و مسیح موعود ایده الله تعالی بنصره العزیز مستقر است.

تشکر و قدردانی

اینجانب از آقای عطا الکریم منظور که توفیق ترجمه این کتاب را یافتند تشکر می‌کنم و همچنین از آقای سلطان احمد قمر و آقای خالد اسد ورک سپاسگزاری می‌نمایم که در ویرایش این کتاب نقش خیلی مهمی را ایفا نمودند. آقای سید تنویر مجتبیٰ نیز شایان تشکر ویژه‌ای هستند که این کتاب را به نحو احسن برای چاپ آماده کردند. جزاهم الله احسن الجزا

خاکسار

جمیل الرحمان رفیق

وکیل التصنیف

تحریک جدید ربوه

۳۰ سپتامبر ۲۰۱۷ میلادی

تصویر روی جلد چاپ اول

ہُدٰی لِّلْقٰیْمِیْنَ

رسید شدہ ز غلبہ کم کم ہاں مردم کہ او مجتہد ایں دین و دہنا باشد
 منتم سچ بیانگ بلند میگویم منم خلیفہ شمس کہ پرما باشد
 چنین زمانہ چنین دور چنین سچ کات توبہ نصیب بی وہ چلش تھا باشد
 سیا با درخ بخت من اگر بدلم دگر غرض کجس از ایزد شفا باشد

خدا کے مُرسل

حضرت مسیح موعود محمدی امجد

عالی جناب میرزا غلام احمد صاحب قادیانی
 کالیپچر مولسو مہ بہ

اسلام

جو ۲۰ نومبر ۱۹۰۰ء کو بنگام سیالکوٹ ایک عظیم الشان جلسہ میں اُٹرایا گیا
 جس کو
 چوہدری مولانا بخش صاحب بھیٹی احمد نئی تیب جی انظر دفتر ضلع سیالکوٹ نے
 معین عام نولیس شہر سیالکوٹ دیہے چھپوا کر شائع کیا

ترجمہ اولین صفحہ چاپ اول

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

رسید مژده ز غنیمت کہ من ہماں مردم کہ او مجدد این دین و رہنما باشد
منم مسیح ببا ننگ بلند میگویم منم خلیفہ شاہے کہ بر سما باشد
چنین زمانہ چنین دورا پنچنین برکات توبے نصیب روی وہ چه این شقا باشد
سیاہ باد رخ بخت من اگر بہ دلم دگر غرض بجز از یارم آشنا باشد

خطابه ی مرسل خدا - حضرت مسیح موعود مہدی معہود جناب والا

میرزا غلام احمد صاحب قادیانی - موسوم بہ

اسلام

این بتاریخ ۲ نومبر ۱۹۰۴ میلادی بہ مقام سیالکوت در یک جلسہ ی عظیم
السانی خواندہ شد و اینرا آقای چوہدری مولا بخش صاحب بہتی احمدی نایب
محافظ دفتر شہرستان سیالکوت در چاپخانہ مفید عام، چاپ کردہ انتشار داد.

قیمت ۲ آنہ

جلد ۱۳۰۰

آفرین باد بر ظهور مهدی موعود
آفرین باد بر مقدم مسیح موعود
سیالکوت امروز از بهشت حسادت می کند؛
باشد که خداوند این افتخار و برتری برکت دهد
امام بزرگ در واقع به دنیا ظهور کرد
آفرین باد بر داور عادل و ستوده
ما را به طفیلش ببخش، ای بخشنده پروردگار!
با رحمت و فضل و کرم خودت به ما برکت بده

خداوند متعال خاک سیالکوت را به اینگونه ممتاز ساخته که تعداد زیادی از حامیان سلسله ای که قلب شان پر از عشق واقعی و صمیمیت است، در آن وجود دارند.

وقتی بعد از بازدید موفق از لاهور، حضرت مسیح موعود برگشتند آنزمان جماعت سیالکوت نزد مسیح الزمان یک درخواست بازدید سیالکوت کردند. با توجه به اخلاص و تاکید از جانب جماعت سیالکوت، حضرت مسیح موعود که همه رحم و شفقت اند، به تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۰۴ همراه با خانواده و پیروان شان بوسیله قطار از راه لاهور به سیالکوت وارد شدند. طی طول مسیر در تمام ایستگاه های راه آهن، اعضای جماعت محلی به استقبال مسیح موعود جمع شدند. قطار بوقت ۶:۳۰ به ایستگاه سیالکوت رسید. با توجه به وعظ مولوی عبدالکریم، آخوندهای مخالف مشغول برای فریب مردم بودند و در

واعظ های خود می گفتند: ”کسی که به دیدار میرزا صاحب(مسیح موعود) می رود نکاحش باطل می شود و به عنوان مرتد شناخته خواهد بود“. اما خداوند متعال قبلاً کی این چنین مخالفان را شرف موفقیت بخشیده است؟ مردم خودبخود با شور و هیجان، مشتاق دیدارشان بودند که قبل از ورود شان، هزاران نفر از آنها در سکوی ایستگاه و در جاده ها و در بازارها جمع شده بودند و بوقت تشریف آوری حضرت اقدس آن جمعیت مانند یک کارناوال بزرگ مبدل شد و حدود یک هفته، جوش و شوکت دین در سیالکوت مسلط بوده که نظیرشان در طول تاریخ سیالکوت به نظر نمی آید. برگذاری میزبانی و ترتیبات جماعت سیالکوت از هر نقطه نظر ستوده و آفرین بود.

در واقع یک شانس مبارک نصیب جماعت سیالکوت گردید که مسیح خدا این خطابه را در سیالکوت تحریر کرد و خوانانید. ای ساکنان این شهر! مامور خدا این خاک را برابر با زادبوم خودت می داند. آفرین باد که مسیح خدا میان شما جلوه گر شد و شکوه ی این جلسه نصیب شما گردید. ای خاک سیالکوت! آفرین بر تو باد و شاد باش و آهنگ های شادمانی بسرود که نزدت مهدی الزمان آمد.

ای مسیح خدا! ممکن است جهانیان چراغ هدایت را به برکت حضور شما ببینند و از مغاک ضلالت بیرون بیایند. آمین.

بنده مولا بخش احمدی بهتی - معاون محافظ - ساکن چونده منطقه ظفروال ناحیه سیالکوت.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
نَحْمَدُهٗ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ الْکَرِیْمِ

اسلام

اگر ما به مذاهب دنیا نگاهی بیاندازیم می بینیم که بجز اسلام سایر مذاهب نواقص و کاستی هایی دارند. این بدان معنایست که تمامی مذاهب از آغاز باطل اند، بلکه خداوند متعال بعد از ظهور اسلام، از حمایت مذاهب دیگر دست برداشت. این مذاهب مانند باغی شدند که برای آبیاری و نگهداری آن، هیچ باغبانی نداشتند، به همین دلیل بتدریج معایب در آنها نفوذ کردند. تمام درختان مثمر خشک و تبدیل به انبوهی از خار و خاشاک شدند و معنویتی که روح اصلی مذهب می باشد به کلی در آنها مفقود شد و فقط کلمات پوچ باقی ماندند.

خداوند متعال با اسلام- بر خلاف این مذاهب- چنین برخوردی نکرد، چون می خواست این باغ همیشه سرسبز بماند. به همین دلیل بر سر هر صده، این باغ را آبیاری و آراسته می کرد تا خشک نشود. وقتی بر سر هر صده، بنده ای از بندگان خدا مبعوث می شد، جاهلان مدام با او مقابله می کردند و از اصلاح عیب هایی که جزء رسوم و سنت هایشان بود به شدت تنفر داشتند.

برعکس این، خداوند سنت خودش را تغییر نداد. نبرد نهایی میان هدایت و ضلالت در آخرزمان، بر سر صده ی چهارده، وقتی مسلمانان در غفلت بودند، خداوند متعال عهد خودش را یاد کرد و دین اسلام را تجدید نمود. بعد از بعثت پیامبر ما ﷺ، هیچ وقت چنین تجدیدی نصیب ادیان دیگر نشد، بنابراین دیگر مذاهب مُردند و معنویت در آنها از بین رفت و بسی معایب در جامعه ی آنها مانند پارچه ی کهنه و نشسته ایی که به دلیل عدم شستشو کثافت روی آن رسوب کرده بود، متداول شدند.

مردمی که کاملاً از معنویت بی بهره بودند و نفس اماره ی آن ها از زندگی پست آلوده بود، طبق هواهای نفسانی خود در مذاهب خویش دخالت کردند و رسمیت اصلی مذاهب را چنان تغییر دادند که حالا آن مذاهب به کلی شکل دیگری گرفتند.

به طور مثال مذهب مسیحیت که مصدر آن مبتنی بر قوانین مطهر و پاک بود را ارایه می دهیم. اگرچه آموزشی که حضرت مسیح دادند، در مقابل تعالیم قرآنی ناقص بود؛ و آن، به این دلیل بود که زمانه، هنوز برای یک آموزش کامل آماده نبود و استعداد های انسانی به اندازه کافی بالغ نشده بود اما آن تعلیم در زمینه ی شرایط زمان شایسته و اعلی بود. مسیحیت هم به همان خدای یکتایی راهنمایی می کرد که تورات به آن راهنمایی می نمود. اما بعد از مسیح، همان خدا مبدل به خدای دیگری شد که در هیچ جایی از آموزه های اصلی تورات نه ذکر شده و نه بنی اسرائیل راجع به آن خدا آگاهی و خبر داشتند. پس از ایمان آوری به خدایی نو، سلسله تورات تماماً فاسد شد. احکامی که جهت حصول طهارت و نجات از گناه ثبت بودند تحریف

شدند؛ و نقطه ی مرکزی بخاطر طهارت و پاکیزگی بدین شکل انحراف یافت که بخاطر نجات جهان، حضرت مسیح از خود مرگ بر صلیب را جهت نجات بشریت استقبال کرده است و او خدا بود. مزید برآن بسی دیگر از احکام ابدی از تورات نیز نقض شده و در مسیحیت چنان تحولی روی داد که اگر حضرت مسیح خودش دوباره برگردند نمی توانند مسیحیت کنونی را بشناسند.

بی نهایت شگفت انگیز است، افرادی که می بایست احکام تورات را عملی کنند، بلافاصله آنها را زیر پا گذاشتند. به طور مثال درهیچ جای انجیل نوشته نشده که هرچند خوردن گوشت خوک در تورات حرام شده است، اما من آن را برای شما حلال می کنم تورات بر ختنه کردن تاکید دارد ولی من آن را فسخ می کنم.

چگونه می توان توجیه کرد احکامی که از جانب حضرت عیسی علیه السلام صادر نشدند، جزیی از مذهب قرار گرفته شوند. درحقیقت لازم بود خدا یک مذهب عالمگیر-اسلام- را تاسیس کند بنا براین، فاسد شدن مسیحیت بطور یک علامت بخاطر ظهور اسلام بود.

این واقعیت هم ثابت شده است که مذهب هندو هم قبل از ظهور اسلام فاسد گشته و بت پرستی در عموم هند را فرا گرفت. این هم از تاثیر آثار فساد است که خدایی که برای اعمال صفاتش محتاج کسی نیست اکنون در نظر آریه ها، حتما محتاج ماده ای برای آفرینش مخلوقات است. به خاطر این عقیده ی فاسد مجبور اند یکی دیگر از عقاید نادرست و طاغوتی را اتخاذ کنند، و آن این که تمام ذره های عالم و تمام ارواح، جاودانی و غیرمخلوق اند. اما افسوس! اگر یک نگاه عمیقی بر صفات خدا می انداختند هیچگاه چنین نمی گفتند. زیرا اگر

خدا هم برای اجرای صفت آفرینش - که فی ذاته ازلی و ابدی است - مانند انسان محتاج ماده بود امکان پذیر بود که در صفت شنیدن و دیدن هم مانند انسان محتاج ماده ای باشد.

انسان بدون هوا و نور نمی شنود و نمی ببیند. پس آیا پرمیشر^۱ هم در خودش چنین نقصی دارد؟ پس اگر او محتاج هوا و نور نیست قطعاً باور کنید که صفت آفرینش او هم نیازی به هیچ ماده ای ندارد. منطقی می گوئید خدا در اظهار صفاتش محتاج ماده است، سراسر باطل است.

مقایسه کردن صفات انسانی با خداوند، و این ادعا که خلقت از نیستی، هستی غیر ممکن است - و با نسبت دادن نقص های انسان به خداوند، در واقع یک اشتباه بزرگی است. هستی بشر محدود و هستی خداوند غیر محدود است. او می تواند موجودات دیگر را تخلیق کند. همین خدایی است که در صفاتش محتاج ماده ای نیست در غیر این صورت نمی تواند خدا باشد. هیچ چیز نمی تواند او را از انجام کاری باز دارد.

به طور مثال، اگر او بخواهد آسمان و زمین را در یک لحظه تخلیق کند، آیا قادر به انجام این کار نیست؟

هندوهایی که اهل علم و معنویت و اسیر منطق خشک نبودند، هرگز این عقیده را نداشتند که امروزه آریه ها در مورد پرمیشر^۲ تقدیم می کنند. این عقیده، ثمره ی فقدان کامل از معنویت است.

^۱ نام خدا نزد هندوها

^۲ نام خدا نزد هندوها

خلاصه در مذاهب قبل از ظهور اسلام، این همه فساد رخ داد. به دلیل حفظ کرامت بشر، شایسته نیست بعضی از آنها ذکر شوند. این همه علایم بخاطر لزوم اسلام بود.

یک شخص عاقل مجبور به این اعتراف است که مدتی قبل از ظهور اسلام همه ی ادیان خراب شده و معنویت را از دست داده بودند. بنابراین پیامبر ما صلی الله علیه و آله بخاطر اظهار صداقت بزرگترین مصلح بودند، زیرا صداقت مقفود را دوباره در جهان به ارمغان آوردند. ایشان جهان را تیره و تاریافته و بعد از بعثت شان، آن تیرگی مبدل به نور شد. در این افتخار، پیامبر ما صلی الله علیه و آله یکتا و بی نظیر است. پیامبر ما صلی الله علیه و آله در میان ملت مشرک مبعوث شدند؛ تا زمانی که قومش لباس شرک را دور نیفکند و جامه ی توحید را بر تن نکند، چشم از این جهان نبستند؛ نه تنها این، بلکه اصحاب رسول مشرف به بالاترین مراتب ایمان شدند. ایشان کارهای بی نظیری مانند صداقت، وفاداری و یقین به عمل آوردند که نظیرش در جهان یافت نمی شود. چنین نوع و درجه ای از موفقیت به جز آن حضرت صلی الله علیه و آله نصیب هیچ پیامبری نشد.

پیامبر ما صلی الله علیه و آله بدون شک از لحاظ بنا کردن معنویت در جهان حضرت آدم ثانی بودند؛ بلکه همان آدم حقیقی بودند که فضایل انسانی به وسیله و طفیل پیامبر ما صلی الله علیه و آله به تکامل رسیدند و تمام صفت های نیک در حوزه اش فعال شدند و هیچ شاخه ای از فطرت انسان بی ثمر نماند.

ختم نبوت بر محمد صلی الله علیه و آله نه تنها به لحاظ اینکه در آخر زمان مبعوث شدند بلکه از این لحاظ که همه ی کمالات نبوت بر ایشان ختم و داده شدند. و چون ایشان مظهر اتم صفات الهی بودند از این لحاظ

شریعت ایشان توأم با هر دو صفت جلالی و جمالی بود. هر دو نام - محمد و احمد- فقط بدین غرض بودند که ذره ای از بخل در نبوت عمومی پیامبر گرامی ﷺ نیست، بلکه از آغاز، بطور مساوی برای تمام جهانیان بود.

دلیل دیگر بر اثبات نبوت پیامبر اسلام این است که همه ی کتاب های مقدس و همچنین قرآن کریم نشان می دهند که خداوند متعال عمر جهان -از آدم تا روز قیامت- را هفت هزار سال مقدر فرموده و برای هدایت و گمراهی هزاران هزار سال مقرر کرده است. به عبارت دیگر، یک دوره برای غلبه هدایت و دوره ی دیگر برای ضلالت و گمراهی است. همانطور که قبلاً گفتم با توجه به کتاب های مقدس الهی، هر دو دوره -یعنی هدایت و ضلالت- هرکدام بر یک هزار سال منقسم شدند.

نخستین دوره برای تسلط هدایتی بود که نام و نشانی از بت پرستی در آن نبود. با خاتمه ی این دوره و از آغاز دومین دوره که شامل هزار سال بود، همه چیز از بت پرستی ریشه گرفته و در هر گوشه از زمین شایع و مسلط شد. در هزاره سوم، پایه و اساس توحید از سر گرفته شد و تا جایی که خواست خدا بود، در جهان گسترش یافت. سپس، در طول هزاره ی چهارم، تاریکی دوباره نمودار شد. در همان زمان، بنی اسرائیل مطلقاً گمراه شدند و مسیحیت در هنگام تولدش مُرد، گویی تولد و مرگ مسیحیت در یک زمان رخ داد.

سپس هزاره ی پنجم که جامع هدایت بود، رسید. این همان هزاره ای است که در آن پیامبر گرامی ما ﷺ مبعوث شدند و خداوند متعال توسط پیامبر گرامی ﷺ توحید را در جهان از نو تاسیس نمود. پس همین دلیل

میرمی بر از جانب الله بودن پیامبر گرامی ﷺ است که بعثت ایشان در زمانی ظهور کرد که از ازل برای هدایت مقرر بود.

این را از خودم نمی گویم، بلکه تمام متون مقدس الهی به آن شهادت می دهند. همین نیز دلیل اثبات بر صحت ادعایم است یعنی مسیح موعود بودنم مطرح می شود. چون از لحاظ این تقسیم، دوره هزاره ی ششم، مشتمل بر ضلالت و گمراهی است و آغاز آن بعد از سومین سده ی هجری تا سده ی چهارده هجری به وقوع می پیوندد. پیامبر گرامی ﷺ مردم این دوره را فیج اعوج نامیده است.

دوره هزاره هفتم، برای هدایت و نورااست همین دوره که در آن بسر می بریم. چون این، آخرین هزاره است؛ از این لحاظ لازم بود که امام آخرالزمان بر سر آن ظهور کند و بعد از آن نه هیچ امامی و نه هیچ مسیح موعودی ظهور خواهد کرد؛ مگر آنکه به طور ظل^۳ او. چون اکنون، عمر جهان در شرف پایان است و تمام پیامبران بر آن گواهی داده اند. این امامی که از جانب خدا "مسیح موعود" خوانده می شود، هم مجدد سده و هم مجدد آخرین هزاره است. یهودیان و مسیحیان هم در این که زمان حاضر، هزاره هفتم است، اتفاق نظر دارند.

خداوند متعال بواسطه ی اعدادِ سوره و العصر^۴ تاریخ آدم را بر من کشف فرمود؛ و از آن نیز ثابت می شود که زمان معاصر ما، قطعاً هزاره هفتم است. تمام پیامبران بر این متفق القول بودند که مسیح

^۳ جانشین و خلیفه ی او- مترجم

^۴ از لحاظ ابجد- مترجم

الزمان در پایان هزارهٔ ششم متولد و بر سر هزارهٔ هفتم مبعوث خواهد شد؛ زیرا او آخرین همه ظهور می کند مثل حضرت آدم که اولین همه بود. آدم در روز ششم در آخرین ساعت از جمعه به دنیا آمد. چون یک روز خدا معادل یک هزار سال از جهان می باشد؛ به لحاظ همین مشابَهت، خداوند مسیح موعود را در آخرین ساعت هزارهٔ ششم آفرید، گویی آن ساعت هم آخرین ساعت از روزی بود؛ و چون میان اولین و آخرین شباهتی وجود دارد، از این جهت خدا مسیح موعود را بسان آدم خلق کرد. آدم دوقلو و روز جمعه به دنیا آمد، من-مسیح الزمان- نیز همزاد و روز جمعه چشم به این جهان گشودم. تولد من بدین صورت بود که قبل از من یک خواهر متولد شد و بعدش من متولد شدم. چنین تولدی، دلالت بر ختم ولایت دارد.

خلاصه تمام پیامبران بر این تعلیم متفق اند که مسیح موعود بر سر هزارهٔ هفتم ظهور می کند به همین دلیل در سال های گذشته مسیحیان در مورد این موضوع بسیار آشفته بودند و در امریکا مجلاتی با این عنوان منتشر شدند که چرا مسیح موعودی که قرار بود در این سالها ظهور کند تا کنون ظهور نکرده. برخی با یاس و نومییدی واکنش داده بودند که در حال حاضر خیلی دیر شده، مردم باید کلیسا را جانشین تلقی کنند.

خلاصه، این دلیلی روشن بر صداقتم است که من در آن هزاره ای که از طرف همه ی انبیاء وعده داده شده بود، ظهور کردم- اگر هیچ مدرک دیگری وجود ندارد، همین دلیل برای سالکان حقیقی بسنده است. اگر این دلیل ردّ شود آنگاه همه ی کتاب های مقدس الهی باطل می گردند. همین، استدلال بین مانند روز روشن برای عالمان

کتاب های مقدس، متفکران و متدبران می باشد. فسخ کردن این استدلال، دال بر نسخ تمام نبوت ها و برهم زدن تمام محاسبات است، واختلال در طرح الهی از همه چیز به وقوع می آید.

این ادعای برخی از مردم که می گویند: هیچ کس درباره ی روز رستاخیز خبری ندارد! چرا عمر دنیا را-از آدم تا رستاخیز-هفت هزار سال مشخص کنیم؟ قطعاً نادرست است.

چنین افرادی هرگز بر متون مقدس الهی تدبّر و تامل دقیقی نداشته اند. من امروز این نتیجه را طراحی نکرده ام، بلکه از قدیم این امر نزد محققان اهل کتاب مسلم بوده همچنین دانشمندان برجسته ی یهودی و کتاب های مقدس پیشین هم اتفاق نظر دارند و از قرآن کریم آیه:

إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ °

از همین آیه نیز می توان برداشت کرد که عمر جهان از آدم تا رستاخیز هفت هزار سال مقرر است.

همه پیامبران به وضوح بشارت می دادند، من نیز این چنین بیان کرده ام. اعدادِ سوره والعصر هم به این که ظهور پیامبر گرامی حضرت محمد ﷺ در هزاره پنجم بعد از آدم به وقوع پیوسته، رهنمود می سازد؛ و از لحاظ این تخمین، زمانی که ما در آن وجود داریم، هزاره هفتم است.

° يك روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سالهایی است که شما می شمارید! - الحج، ۲۲: ۴۸- مترجم

نمی توانم آن امری که از طرف خدا به من وحی شده، را انکار کنم، و هیچ دلیلی برای فسخ حکم متفق القول از همه ی پیامبران خدا نمی بینم.

با توجه به این همه شواهد قوی که نشان می دهند این دوره، آخرین دوره ای است که توسط قرآن کریم و احادیث معتبر ثابت می شود و این آخرین هزاره می باشد، هیچ شکی باقی نمی ماند؟ درحالیکه نزول مسیح الزمان بر سر آخرین هزاره لازم بود.

وقتی گفته می شود: هیچ کس درباره ی قیامت نمی داند، حاکی از آن نیست که هیچ خبری و اثری در مورد آن وجود ندارد. اگر چنین باشد، پس همه ی نشانه های ذکر شده در قرآن و احادیث معتبر در مورد قیامت، منجر به فسخ آن خواهند شد زیرا آنها نیز یک منبع علمی به شمار می آیند که توسط آن ها، اطلاعی از قرب قیامت متجلی می شود. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: در دوره آخر، کانال ها جریان پیدا می کنند، کتب و روزنامه ها در تعداد فراوان منتشر می شوند و استفاده از شترها متروک خواهد گشت. ما مشاهده می کنیم که همه ی این پیشگویی ها در زمانمان تحقق یافتند. بعنوان مثال، قطار، به جای شتر به عنوان یک وسیله ی حمل و نقل تجاری جایگزین شده است. بنابراین می توان نتیجه گیری کرد که روز قیامت نزدیک است. مدت ها پیش در آیه:

إِقْرَبَتِ السَّاعَةُ^۶

^۶ قیامت نزدیک شد - القمر ۴: ۵۳ - مترجم

و در بسیاری از آیات دیگر، خداوند متعال در مورد نزدیکی قیامت به ما هشدار داده است.

پس شریعت به این معنا نیست که زمان قیامت یک راز و کاملاً پوشیده است بلکه تمام پیامبران پیشگویی هایی از نشانه های آخرین دوره می کردند و همچنین در انجیل آمده است؛ اما این درست است که هیچ کس از زمان دقیق برپایی قیامت خبری ندارد. خداوند متعال قادر مطلق است، او می تواند پس از گذشت هزار سال، چند قرن بیشتری اضافه کند چون کسر در تخمین به حساب نمی آید؛ درست مانند مدت بارداری که می تواند از زمان زایمان کمی بیشتر شود. در نظر بگیرید اگرچه اکثر نوزادان در یک دوره از نه ماه و ده روز به دنیا می آیند، اما هنوز هیچ کس نمی داند ساعت دقیق درد زایمان را بگوید. هرچند هزار سال از قیام قیامت باقی است اما هیچ کس درباره ساعت دقیق قیامت نمی داند.

رد کردن استدلال هایی که خداوند متعال به نفع امامت و نبوت مطرح می کند، برابر است با ضایع کردن ایمان شخص. این کاملاً آشکار است که همه ی علائم از رویداد های آخرین روز جمع شدند و یک انقلاب بزرگ در جهان در حال وقوع است. بسیاری از نشانه های وارده در قرآن کریم، در مورد قیامت، تحقق یافتند.

بدیهی است که قرآن کریم در توصیف زمان قرب قیامت از جریان کانال ها، فراوانی چاپ کتاب ها، انفجار کوه ها و خشک شدن رودخانه ها و آبادانی زمین خبر داده است، در آن زمان ارتباط میان مردم آسان می شود و شور و غوغای مذهبی در میان ملت ها به پا می خیزد و ملتی بر ادیان دیگر کشورها هجوم می برد تا آنها را کاملاً نابود کنند.

در آن هنگام، در صور آسمانی دمیده می شود و همه ی ملت ها زیر لوای یک دین متحد خواهند شد به جز مردم بی ارزشی که سزاوار دعوت آسمانی نیستند.

این پیشگویی در قرآن کریم، اشاره به ظهور مسیح موعود دارد؛ به همین دلیل آن را پس از داستان یاجوج و ماجوج یاد کرده است، منظور از یاجوج و ماجوج همان دو ملتی است که در کتاب های مقدس پیشین نیز ذکر شده اند. دلیل نامگذاریشان این است که آنها از اجیح یعنی از آتش خیلی زیاد استفاده می کنند. آنها بر جهان متسلط می شوند و هر ارتفاعی از زمین در دسترس آنها خواهد بود؛ سپس در همان روزها انقلابی بزرگ که دوران صلح و آرامش را به ارمغان می آورد، شکل می گیرد.

علاوه بر این، در قرآن ذکر شده است که در آن روزها، بسیاری از معادن و چیزهای مخفی در زمین کشف خواهند شد و خورشید و ماه تحت الشعاع قرار می گیرند و طاعون در زمین گسترش می یابد و شترها بی فایده می شوند چون یک وسیله ی حمل و نقل جدیدی جایگزین آن ها می شود وسیله ای که آن ها را متروک نگه می دارد. چنانکه ما می بینیم همه بازرگانی ها و تجارت هایی که در گذشته با استفاده از شتر انجام می شدند امروزه از طریق راه آهن و سایر وسایل نقلیه انجام می شود و آن ساعت نزدیک است که زائران حج هم به وسیله قطار به مدینه سفر کنند و این حدیث نبوی را به تحقق برسانند:

وَيَتْرُكُ الْقِلاصَ فَلَإِيسِغَى عَلَيْهَا^٧

^٧ صحیح مسلم، کتاب الایمان باب نزول عیسی بن مریم - مترجم

به طور خلاصه، از این علایم آخر الزمان که حرف به حرف برآورده شدند، ثابت می شود که این عصر حاضر، آخرین دوره از جهان است. خدا هفت روز را ایجاد و هر روز را به یک هزار سال تشبیه کرده است؛ با این تشبیه و نیز به نص قرآن کریم، ثابت می شود که عمر جهان هفت هزار سال خواهد بود. علاوه بر آن، خداوند متعال وتر است و وتر را دوست دارد. چنانکه او هفت روز که وتر هستند را خلق کرد همانطور هفت هزار سال هم وتر هستند. با همه ی این امور می توان درک کرد که این آخرین عصر و دوران نهایی جهان است که از متون الهی، نزول مسیح موعود در همین عصر ثابت است.

آقای نواب صدیق حسن خان در کتابش حجج الکرامه با ارایه شهادت خود به این نتیجه می رسد که هیچ یک از اهل کشف در اسلام، زمان نزول مسیح موعود را فراتر از آغاز قرن چهاردهم معین نکرده است.

طبعا اینجا این سوال پیش می آید: چه لزومی دارد که مسیح الزمان از میان امت مسلمان ظهور کند؟

پاسخ این است که خداوند متعال در قرآن کریم وعده داده که دوران نبوت پیامبر گرامی ﷺ هم از اول و هم از آخر مشابه دوران موسی علیه السلام خواهد بود. نخستین تشابه در زمان پیامبر گرامی ﷺ بود و دومین وجه تشابه با آخرین دوره ی ایشان منسلک است. چنانکه خداوند متعال پیروزی نهایی را در برابر فرعون و سپاه اش نصیب حضرت موسی علیه السلام کرد، همانطور پیامبر گرامی ﷺ را نیز پیروزی قاطع علیه ابوجهل-فرعون عصر خود- و سپاه اش ارزانی کرد.

خدا همه ی آنها را نابود کرد و اسلام را در شبه جزیره عربستان برقرار ساخت و با کمک خدا، این پیشگویی به حقیقت پیوست:

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ۗ^۸

شباهت دوم مربوط به دوران آخر می باشد که خداوند متعال پیامبری را در آخرین روزها از دین موسوی مبعوث کرد که علیه جهاد بود. هیچ ارتباطی با جنگ مذهبی نداشت و آمرزش و رحمت موعظه ی او بود. حضرت عیسی علیه السلام زمانی ظهور کرد که شرایط اخلاقی بنی اسرائیل بسیار بد و شخصیت و رفتارشان به طور کامل مسخ شده بود. آنها پادشاهی خود را از دست داده بودند و تحت سلطه ی امپراتوری روم زندگی می کردند. حضرت عیسی علیه السلام بر سر قرن چهاردهم بعد از موسی مبعوث شدند و زنجیره ی پیامبران از بنی اسرائیل با بعثتِ او به پایان رسید چون او به عنوان آخرین حلقه ی زنجیر از دوره ی نبوت اسرائیلی بود. به همان شیوه، در آخر زمان از پیامبر اکرم ﷺ، خدا مرا هم با شباهتِ روحی و شخصیتی عیسی بن مریم علیه السلام مبعوث فرمود و رسم جهاد را در زمان من برداشت، همانطوری که از قبل پیشگویی شده بود جهاد در زمان بعثتِ مسیح الزمان موقوف خواهد شد؛ علاوه بر این، آموزش بخشش و بردباری را نصیب حال من کرده است. من در زمانی آمدم که شرایط وجدانی از بسیاری مسلمانان، همانند یهودیان، مسخ شده بود. معنویت واقعی مفقود و رسوم و رسم پرستی جای آن را فرا گرفته بود. قرآن کریم

^۸ ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که بر شما گواه است، همان گونه که به سوی فرعون رسولی را فرستاده بودیم- المزمّل، ۷۳: ۱۶- مترجم

از قبل به این اوضاع اشاره کرده بود؛ به عنوان مثال، قرآن کریم از کلمات برای مسلمانان آخر الزمان استفاده کرده که برای یهودیان استفاده کرده است؛ می فرماید:

فَيَنْظُرْ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۙ ۹

به این معنی که شما را نیز خلافت و امپراتوری داده خواهد شد اما زمانی این امپراتوری به دلیل سوء رفتارهای خودتان پس گرفته می شود همانطور که از یهودیان پس گرفته شد. خداوند متعال به وضوح در سوره نور اشاره کرده که، خلفای امت محمدی در تمام مشخصات شباهت کاملی با خلفای بنی اسرائیل خواهند داشت. از میان خلفای بنی اسرائیل، حضرت عیسی علیه السلام تنها خلیفه ای بودند که نه شمشیر برداشتند و نه جهاد کردند. به همین روش، مسیح الزمان از امت محمدی را همان برکاتی داده شده که به عیسی ابن مریم علیه السلام داده شده بود.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۗ وَكَيْبِكُنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ كَيْبَدَ لَنَّهُمْ ۗ مَنْ بَعْدَ حَوْفِهِمْ أَمَّا يُعْبُدُونَ ۗ لَا يُشْرِكُونَ بِشَيْءٍ ۗ وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ۙ ۱۰

۹ و بنگرد چگونه عمل می کنید- الاعراف، ۷: ۱۳۰- مترجم
 ۱۰ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعا آنان را خلیفه ی روی زمین منصوب خواهد ساخت، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را

عبارت **كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** از این آیه شایان توجه است، چون از آن بر می آید که سلسه ی خلافت محمدی مشابه سلسله ی خلافت موسوی است؛ زیرا سلسه ی خلافت موسوی بر پیامبری پایان یافت که بر سر قرن چهاردهم پس از حضرت موسی مبعوث شد-یعنی حضرت عیسی علیه السلام- که هیچ سروکاری با جنگ و جهاد نداشت بنابراین لازم بود که خلیفه ی آخر از امت محمدی هم با همان روحیه مبعوث شود.

همینطور در برخی روایات معتبر آمده که در آخر الزمان، بیشتر مسلمانان شبه یهودیان خواهند شد. در سوره فاتحه نیز اشاره به این راز است، چراکه این دعا از سوره ی فاتحه به ما آموزش داده شده که: **خدایا! ما را از شباهت به یهودیانی که در زمان حضرت عیسی علیه السلام، بدلیل مخالفت ایشان در این دنیا مورد غضبتان شده بودند، مصون بدار.** این سنت خداوند متعال است که وقتی به قومی فرمانی می دهد یا به آنها دعایی می آموزد، حاکی از آن است که برخی از آنها در مقابل گناهی که به آن هشدار داده شده، مرتکب آن خواهند شد. یهودانی که در دوران آخر از ملت موسوی- یعنی در زمان حضرت عیسی علیه السلام، بدلیل منکر شدن مورد خشم الهی قرار گرفته بودند، از لحاظ سنت یاد شده، یک پیشگویی از آیه ی مذکور متجلی می شود که در دوران آخر امت محمدی، وقتی مسیح موعود از این

که برای آنان پسندیده، پا برجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آنچنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقان اند- النور، ۵۶:۲۴- مترجم

امت مبعوث می شود و برخی از مسلمانان بدلیل مخالفت با او مشابه یهودانی که در زمان حضرت مسیح علیه السلام بودند، خواهند شد.

اگر مسیح الزمان از همین امت بوده، چرا در احادیث او را عیسی نامیده اند؟ هیچ جای اعتراض نیست؛ همانطوری که در احادیث ابوجهل را فرعون نامیده اند همانگونه هم حضرت نوح علیه السلام را آدم ثانی و یوحنا را ایلیا نامیده اند. این سنت الله است که منکری ندارد.

خداوند متعال مسیح الزمان را با شباهت دیگری از مسیح بنی اسرائیل معرفی کرده است، و آن از این قرار است که ظهور مسیح اولی-یعنی حضرت عیسی علیه السلام- بر سر قرن چهاردهم بعد از حضرت موسی علیه السلام انجام پذیرفت همانگونه مسیح آخر الزمان هم بر سر قرن چهاردهم بعد از پیامبر گرامی ﷺ ظهور کرد، هنگامی ظهور کرد که سلطه ی اسلامی از هند کاهش یافته و تحت سلطه ی انگلیسی درآمد بود همانگونه در زمان ظهور حضرت عیسی علیه السلام، پادشاهی بنی اسرائیل نیز رو به زوال بود و یهودیان تحت امپراتوری روم بسر می بردند.

حضرت مسیح موعود علیه السلام شباهتی دیگر به حضرت عیسی مسیح علیه السلام هم دارد. و آن اینکه حضرت عیسی علیه السلام به طور کامل اسرائیلی نبودند بلکه تنها از طرف مادر اسرائیلی خوانده می شدند. همانگونه از طرف مادرم، برخی از نیاکان من از سادات بودند، هر چند پدرم از سادات نبودند.

چه دلیلی مورد پسند خداوند متعال گردید که بخاطر حضرت عیسی علیه السلام هیچ مردی پدر حضرت عیسی علیه السلام نشد؟

پاسخ این است که خداوند متعال از کثرت گناه های بنی اسرائیل بشدت ناراضی بود؛ پس، این نشانه را به بنی اسرائیل بطور یک تنبیه نشان داد که فقط یک کودک از آنها را بدون مشارکت پدر خلق کرد گویی فقط تک و تنها عضوی از وجود اسرائیل نصیب حال مسیح علیه السلام گردید. این، به آن هم اشاره داشت که پیامبر بعدی از این امر هم بی نصیب خواهد بود؛ این امر با این راز و رمز توأم بود.

خلاصه، دنیا چون رو به پایان است بنابراین در تولد این اشاره هم بود که قیامت نزدیک است و تمام پیشگویی های راجع به تجدید خلافت قریش را از بین خواهد برد. مغز و لبّ عبارت این است که بخاطر برآوری یک شباهت کامل بین سلسله ی موسوی و محمدی لازم بود که مسیح موعودی نزول می کرد که صاحب همه ی این شرایط می شد. طوری که سلسله ی اسلامی از مثیل حضرت موسی علیه السلام آغاز شد حتماً بر مثیل حضرت عیسی پایان خواهد یافت تا شباهت آخری کاملاً شبه اولی شود. این نیز مدرک قاطعی بر ادعای من است اما برای افرادی که از ترس خدا در آن تفکر و تعمق می کنند.

خدا رحم کند به مسلمانان امروزی چرا که آنها در عقاید دینی در ظلم و بی انصافی از حد گذشته اند، در قرآن کریم می خوانند که حضرت عیسی وفات یافته اما هنوز اعتقاد دارند که در آسمان زنده نشسته است. همچنین در قرآن کریم می خوانند که تمام خلفا از همین امت انتخاب می شوند باز هم حضرت عیسی را دوباره از آسمان می طلبند؛ همچنین در صحیح بخاری و صحیح مسلم می خوانند: آن عیسی^{۱۱}

^{۱۱} مسیح الزمان - مترجم

که برای اصلاح این امت مقدر بود، از میان همین امت مبعوث خواهد شد باوجود این، منتظر رجعت حضرت عیسی اسرائیلی هستند. باز در قرآن کریم می خوانند که حضرت عیسی دوباره به جهان رجوع نمی کند، باز هم، دانسته، خواهان رجعت ایشان هستند. با وجود تمام این ها، خود را مسلمان می نامند و می گویند که حضرت عیسی علیه السلام جسما به آسمان صعود کرده اما پاسخ این سوال را نمی دهند که به چه علتی به آسمان صعود کرده؟

مناقشه ی یهودیان فقط در مورد عروج روحانی بود زیرا معتقد بودند که روح حضرت عیسی علیه السلام مانند ارواح مؤمنان مرفوع الی الله نشد چون ایشان را مجازاتِ مرگ بر صلیب داده شده بود و کسی که بر روی صلیب بمیرد ملعون است و روحش به آسمان صعود نخواهد کرد. قرآن کریم ادعا می کند که او خطاهای یهودیان و مسیحیان را روشن و قضیه های آنها را رفع می کند؛ ادعای یهودیان فقط این بود که حضرت عیسی از مومنان و نجات یافتگان نبودند و روحشان مرفوع الی الله نشد، و این قضیه می بایست توسط قرآن کریم حل شود که حضرت عیسی علیه السلام مؤمن و پیامبر واقعی خدا بودند یا نه؟ و رفع روحش الی الله مانند ارواح مؤمنان به وقوع پیوسته است یا نه؟

اگر معنی آیه:

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ^{۱۲}

این باشد که خداوند متعال حضرت عیسی علیه السلام را با جسم به آسمان برده، آیا از این اقدام، موضوع فوق الذکر حل و فصل می

^{۱۲} بلکه خدا بسوی خود او را رفع کرد- النساء، ۴: ۱۵۹- مترجم

شود؟ با این فیصله به نظر می رسد خداوند متعال معامله ی متنازع فیه را اصلاً درک نکرده و آن را اینگونه فیصله داد که هیچ ارتباطی با قضیه ی یهود ندارد درحالیکه به وضوح در آیه آمده که رفع عیسی به جانب خدا وقوع پیوسته است نه به آسمان دیگر.

آیا خداوند متعال در آسمان دوم نشسته است یا بخاطر رستگاری و ایمان لازم بود که جسماً برده شود؟ شگفت آور است که ذکر آسمان در آیه **بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ** وجود ندارد و این آیه فقط دارای این معنی است که خداوند متعال حضرت مسیح را به طرف خود برداشت. در اینجا سوال پیش می آید که: بگویند آیا حضرت ابراهیم، حضرت اسماعیل، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت موسی و پیامبر گرامی محمد ﷺ، همه ی آنان بجز حضرت عیسی به جای دیگری برده شده اند نه به طرف خدا؟

من علناً می گویم که این آیه را مخصوص حضرت مسیح دانستن - یعنی رفع الی الله را فقط مختص حضرت عیسی گرداندن و انبیاء دیگر را از این مستثنی دانستن - کلمه ای کفر آمیز است و هیچ سخنی بالاتر از این کفر وجود ندارد چون از آن برداشت می شود که همه انبیاء بجز حضرت عیسی از صعود به خدا محروم شده اند. حال آنکه پیامبر گرامی ﷺ پس از بازگشت از معراج گواهی بر رفعت شان داده اند. به خاطر بسپارید که آوردن ذکر صعود از حضرت عیسی فقط بخاطر تنبیه و دفع اعتراض یهودان بود وگرنه اینگونه رفع الی الله برای همه ی انبیاء و رسل و مؤمنان عمومی است. هر مؤمن بعد از مرگ صعود الی الله می کند چنانچه در این آیه:

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَآبٍ ۚ جَنَّتِ عَدْنٌ مُمْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ ۝ ۱۳

اشاره به همان صعود الی الله است؛ اما با توجه به این آیه:

لَا تُفْتَحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ ۱۴

صعودِ کافر به خداوند متعال روی نمی دهد. آری! کسانی که قبل از ظهور من در این حوزه اشتباه کرده بودند، آنها عفو خواهند شد؛ چراکه به آنها نه یادآوری شده و نه معنای واقعی کلام خدا آموزش داده شده بود اما من شما را از معنای واقعی با خبر کردم و آموزش دادم. اگر من نیامده بودم آنگاه این تقصیر محض یک تقصیر تقلیدی بود اما اکنون هیچ عذری بعد از ظهور من باقی نمی ماند. آسمان و زمین برای حقانیت ادعای من شهادت دادند؛ همچنین تعدادی از اولیای امت با ذکرِ نام و مسکنِ من گواهی دادند که من همان مسیح الزمان هستم. برخی از آن ها سی سال قبل از تولد من این جهان را وداع گفتند و گواهی شان را هم منتشر کرده ام. در عصر حاضر هم بعد از دریافت الهام از خداوند متعال و تصدیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب، برخی مردان خدا همراه با صدها هزار نفر از پیروان مصدق من هستند؛ تا بحال هزاران نشانه به دست من ظاهر شده اند. پیامبران خدا، دوران و وقت ظهور مرا مقرر ساخته اند. اگر تدبر و تفکر کنید دست و پا و دل های شما هم به حقانیت ادعای من شهادت می دهند؛ بدین علت که ضعف

۱۳ این يك یادآوری است، و برای پرهیزکاران فرجام نیکویی است: باغهای جاویدان بهشتی که درهائیش به روی آنان گشوده است- ص، ۳۸: ۵۱، ۵۰- مترجم

۱۴ در های آسمان برای آنها گشوده نمی شود- الاعراف، ۷: ۴۱- مترجم

های اخلاقی از حد گذشته و بسی مردم حلاوت ایمان را هم فراموش کردند و این ضعف، خطا، گمراهی، ماتریالیسم و تاریکی مردم را به گروگان گرفته و این وضعیت به طور طبیعی مقتضای کسی است که به پا خیزد و به آنها کمک کند؛ با این همه آنها مرا دجال می خوانند-

وای بر ملتی که در چنین وقت پرآشوبی بخاطر نجات آنها دجال فرستاده شود! و بسیار مایه تاسف است که ملتی در زمان فروپاشی داخلی خود، با فاجعه دیگری از آسمان مواجه شود! می گویند که این شخص ملعون و بی ایمان است؛ دقیقاً همین کلمات را برای حضرت عیسی هم بکار برده و مورد استفاده قرار دادند و یهودیان نجس تاکنون بر تبرّاء مسیح اعتقاد دارند و تکرار می دهند. اما در روز قیامت کسانی که طعم جهنم را می چشند گریان فریاد خواهند زد:

مَا لَنَا لَا نَرَى رَجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ۝^{۱۵}

آنها می گویند: چرا مردانی را که ما از اشرار می شمردیم (در اینجا، در آتش دوزخ) نمی بینیم؟

جهانیان همواره با ماموران خدا دشمنی می کردند، زیرا دنیاپرستی و محبت با پیامبران خدا، نمی توانند در یک جا جمع شوند. اگر شما دنیا پرستی نمی کردید مرا می شناختید؛ اما حالا نمی توانید مرا بشناسید.

مگر این درست باشد که از آیه:

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ۝^{۱۶}

^{۱۵} ص، ۳۸: ۶۳ - مترجم

^{۱۶} بلکه خدا او را بسوی خود رفع کرد- النساء، ۴: ۱۵۹ - مترجم

این برداشت شود که حضرت عیسی به آسمان دوم برده شده است آنگاه باید نشان داد که چه آیه ای از قرآن، امر متنازع را بطور قطعی حل و فصل کرده است؟ یهودیانی که تا حالا زنده و موجود اند دقیقاً از همین مفهوم رفع الی الله سر می گردانند که نعوذ بالله حضرت مسیح مؤمن و صادق نبودند و روح شان به خدا مرفوع نشد. اگر در شک هستید بلافاصله از علمای یهود بپرسید که مگر آنها از مرگ بر روی صلیب این برداشت را نمی کنند که بعد از مُردن بر صلیب، روح همراه با جسم به آسمان صعود نمی کند بلکه در این امر اتفاق نظر دارند که مردی که بر صلیب بمیرد، ملعون است و سعود روحش به سوی خدا صورت نمی گیرد؛ به همین علت خداوند متعال منکر مرگ حضرت عیسی بر صلیب است و فرمود:

مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ^{۱۷}

در آیه مذکوره، کلمه ی "قَتَلُوهُ" به اضافه ی کلمه "صَلَبُوهُ" دلالت بر آن دارد که فقط 'به دار آویختن' موجب 'لعن و نفرین' نمی شود بلکه مشروط بر این شرایط است که کسی را به دار کشیده و ساق هایش را به قصد کُشتن از هم باز کرده و هلاکت کنند آنگاه می توان گفت که چنین مرگی، مرگ ملعون است. بر عکس این، خداوند متعال حضرت عیسی را از این نوع مرگ مصون داشت. این حقیقت است که ایشان به دار کشیده شد اما روی صلیب نمرد بلکه این پوشش بر دل

^{۱۷} درحالیکه نه او را به قتل رساندند و نه بدار آویختند؛ بلکه امر بر آنها مشتبه

شد- النساء، ۴: ۱۵۸- مترجم

یهودیان انداخته شد که گویی ایشان بر صلیب هلاک شدند و مسیحیان نیز دچار همین اشتباه شدند. آری! آنها در گمان هستند که بعد از مُردن دوباره زنده شدند اما حقیقت این است که حضرت عیسی از صدمات صلیب بی هوش شدند و این معنی از "شَبَهَ لَهُمْ" بر می آید. "مرهم عیسی" یکی از شواهد فوق العاده در این زمینه به شمار می آید. در طول قرن ها، فاضل ترین اطباء در کتاب قرابادین از عبرانیان، رومیان، یونانیان، و مسلمانان در مورد مرهم عیسی تعریف می کردند که این نسخه بخاطر معالجه ی حضرت عیسی تهیه شده بود.

خلاصه این خیالات بی نهایت شرم آور هستند که خداوند متعال حضرت مسیح را با جسم به آسمان بالا برده است؛ گویی از یهودان می ترسید که مبدا دستگیر شود. چنین شایعاتی توسط کسانی که حقیقت را درک نکرده بودند، پخش شد. چنین توهماتی اهانت شدیدی به پیامبر گرامی ﷺ به شمار می آید. چون کفار قریش از ایشان با اصرار چنین معجزه ای می خواستند که "جلوی چشمان از آسمان بالا بروید و کتاب را از آسمان پایین بیاورید آنگاه به شما ایمان خواهیم آورد" در جواب این واکنش را دریافتند:

قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ۝١٨

به این معنی که من فقط یک انسان هستم و منزّه است پروردگارم که برخلاف عهد خویش بشر فانی را به آسمان بالا برد؛ درحالیکه خدا پیمان محکمی بسته است که همگی بشر در این زمین زندگی مادی

^{۱۸} منزّه است پروردگارم (از این سخنان بی معنی)! مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم؟ بنی اسرائیل، ۱۷: ۹۴ - مترجم

خود را بسر خواهند برد. اما خدا حضرت مسیح را بر خلاف عهد خویش با جسم به آسمان بالا برده و از عهد خویش پاسداری نکرده همانطور که فرمود:

فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ۝ ١٩

برخی از مسلمانان فکر می کنند که ما هیچ نیازی به مسیح موعود نداریم؟ و می گویند: " باور می کنیم که حضرت عیسی وفات یافته اند اما ما مسلمان هستیم و نماز و روزه و پیرو همه ی دستورات اسلام هستیم ، پس چه نیازی به مصلح است!؟"

به یاد داشته باشید چنین افرادی سخت در اشتباه هستند. اولاً: چگونه می توانند ادعای مسلمانی کنند وقتی که در مقابل حکم خدا و رسولش سر تسلیم خم نمی کنند. دستوری که به آنها داده شده، این است که وقتی مسیح الزمان ظهور کند بلا فاصله بسوی وی بشتابید و خودتان را نزد او تقدیم کنید حتی اگر شده سینه خیز بر روی برف بروید (و این کار را بکنید)؛ اما برخلاف این، در حال حاضر، آنها دارند بی توجهی می کنند. آیا این اسلام و چنین کرداری مسلمانی است؟ مزید بر آن، مرا مورد سب و شتم قرار داده و کافر و دجال می خوانند . کسی که مرا مورد آزار و اذیت قرار می دهد فکر می کند که او یک عمل خوب و شایسته ای انجام داده است و کسی که مرا کافر می داند فکر می کند که خداوند متعال را راضی کرده است.

^{١٩} در آن (زمین) زنده می شوید؛ و در آن می میرید؛ و (در رستاخیز) از آن خارج خواهید شد- الاعراف، ٢٦:٧- مترجم

ای آموزش دیدگان تقوی و صبر، چه کسی به شما شتاب زدگی و بدگمانی آموخته است؟ نشانه ای است که خدا آن را بر شما ظاهر نکرده؟ دلیلی است که به شما ارایه نداده است؟ باوجود این قبول نکرده اید و با جسارت از دستورات خدا سر پیچی نمودید.

مردم حيله گر این عصر را به چه کسی تشبیه کنم؟ آنان مشابه آن مکاری هستند که در روز روشن با چشمان بسته فریاد می زند که خورشید کجاست؟! ای آدم حقه باز! اول چشمانت را باز کن تا بتوانی خورشید را مشاهده کنی. تکفیر فرستاده خدا آسان است اما در مسیرهای ظریف و دقیق تقوا تابع او بودن خیلی سخت تر است. فرستاده خدا را دجال خواندن بسیار سهل است اما به وفق تعالیم او به درب تنگ وارد شدن ، در واقع، امری است بسیار دشوار.

کسانی که می گویند: مسیح موعود برای ما لزومی ندارد؛ آن ها در واقع برای ایمان خود ارزشی قایل نیستند و از ایمان حقیقی، رستگاری، نزاهت و طهارت بی پروا هستند. اگر منصفانه تفکر کنند و شرایط وجدانی خود را تجزیه و تحلیل نمایند، متوجه می شوند که نمی توانند بدون یقین تازه نسبت به ایمانی که توسط انبیاء و فرستادگان خدا از آسمان فرود می آید ، به عرفان حقیقی دسترس یابند. نماز های شان فقط بطور رسم و عادت می باشند و روزه گرفتن آنها بطور فاقه کشی به شمار می آید. حقیقت قطعی این است که هیچ کس نمی تواند به نجات قطعی از گناه برسد و نه می تواند به خداوند عشق ورزد و نه بطوری که حق است از وی بترسد تا وقتی که معرفت حقیقی و قدرت از فضل و کرم او نشأت نگیرد. البته این امر بدیهی است که خوف و محبت توسط معرفت حاصل می شود. چیزهای جذّاب دنیوی که

انسان به آن ها دل می بندد و محبت می کند یا از آن ها می ترسد و می گریزد، این اوضاع بعد از معرفت در دل ریشه می گیرند. آری! این حقیقت است که اگر فضل خدا شامل حال نباشد حصول معرفت غیر ممکن خواهد بود و تاآنکه فضل خدا با آن همراه نباشد نمی تواند سودمند باشد ؛ همچنین توسط معرفت، فضل خدا میسر می گردد. وقتی این جنبه عرفان الهی فراهم آید آنگاه بوسیله معرفت در حق بینی و حق جوئی باز می شود سپس این دروازه تنها از طریق تکرار فضل الهی باز می ماند و بسته نمی شود.

پس نتیجه می گیریم ، معرفت ، توسط فضل الهی حاصل می گردد و دوام می یابد. فضل الهی ، معرفت را بی نهایت شفاف و روشن می سازد و تمام حجاب ها را از میان بر می دارد و نفس دنی را از گردوغبار پاک می سازد و روح را قوت و زندگی می بخشد و آن نفس دنی را از زندان اماره بیرون می آورد و از نجاست هواهای زشت ، مطهر می سازد و از سیل تند جذبات نفسانی نجات می دهد سپس در انسان انقلابی راه می یابد. او طبعاً از زندگی گناه آلود بیزار می شود و دعا ، نخستین عملی می باشد که روحش بفضل الهی الهام می گیرد.

هرگز مپندارید که ما هر روز دعا می کنیم. تمامی نماز، دعا است؛ چون دعایی که بعد از عرفان الهی نصیب حال می گردد، رنگ و کیفیت والا دارد ، چیزی است فنا کننده و آتشی است ذوب کننده؛ و نیروی مغناطیسی که رحمت الهی را جلب می کند. مرگی است که در نهایت زندگی می بخشد و سیلی است پرتلاطم و مواج که در نهایت مبدل به یک قایق می شود. هر اشتباهی توسط دعا جبران می گردد و هر زهری در نهایت مبدل به پادزهر می شود.

خوشا به زندانی هایی که هرگز از تضرع خسته نمی شوند که روزی نجات خواهند یافت. خوشا به کورانی که هیچ وقت از دعا بی التفاتی نمی ورزند که روزی بینا خواهند شد. خوشا به اهل قبور که از خداوند متعال توسط دعا خواستار کمک هستند چون روزی از گورها بیرون کشیده خواهند شد.

خوشا به آنانی که هیچگاه از دعا کردن درمانده نمی شوند. دعایی که روح تان را ذوب می کند و چشم های شما را گریان می سازد. دعایی که در سینه های شما آتش می افروزد و بی قرار، دیوانه و از خود گذشته می سازد و شما را در گوشه های تاریک و بیابان بیرون می راند تا لذت تنهایی را بچشید که سرانجام فضل الهی نصیب شما خواهد شد. خدایی که می خوانیم، بی نهایت کریم، رحیم، صادق، حیادار و باوفا است و رحم او بر درماندگان گسترده است؛ پس شما نیز باوفا شوید و با تمامی صدق و صمیمیت دعا کنید تا او بر شما رحم کند. شما از هیاهوی جهان جدا شوید و اختلافات مذهبی خودخواهانه خود را به دین نسبت مدهید. به خاطر خدا درماندگی و باخت را قبول کنید تا وارث فتوحات بزرگی شوید. خدا معجزات را نصیب دعاگویان می کند و فضل الهی بر مستغیثان فوق العاده ای می باشد. طاعت و عبودیت از جانب خدا مشمول دعاگو می باشد و به جانب خدا نیز برمی گردد. انسان بوسیله ی دعا همانقدر به خدا نزدیک می شود که روح تان به شما نزدیک است. ثمره نخستین دعا این است که تغییری معنوی در انسان متجلی می شود سپس باتوجه به آن تغییر، خداوند متعال هم در صفاتش تحول پیدا می کند حال آنکه صفات او تغییر ناپذیر اند گویی آن خدا، به خدای دیگری مبدل شده است در صورتی

که اصلاً هیچ خدای دیگر هم وجود ندارد- اما یک تجلی نو و فوق العاده ای برای چنین شخص منقلب ظاهر می شود که جهانیان از آن بی خبر اند. سپس خدا، به افتخار این تجلی خاص، آن کار فوق العاده را بخاطر آن شخص متحوّل انجام می دهد که برای دیگران انجام نمی دهد؛ همین را خوارق یا خارق العاده می گویند.

پس دعا آن اکسیری است که مشّت خاک را کیمیا می سازد و آن آبی است که زشتی های وجدانی را مطهر می کند. روح توسط دعا ذوب می شود و به صورت آب مبدل شده به آستانه حضرت احدیت می افتد. دعایی که در محضر احدیت، قیام و رکوع و سجود می کند، همین مشخصات را بطور ظلی نماز می گویند، نمازی که دین اسلام به ما آموخته است.

منظور از قیام روح این است که برای رویارویی با هر سختی و برای انجام هر دستور خدا همواره مستعد باشد. رکوع آن یعنی خم شدن بدان معنی است که روح کاملاً مختص خدا شده است و با انکار تمام روابط دیگر و عشق همگی، بسوی خداوند متعال خم می شود. سجده کردن نشانگر این است که آن روح در آستانه خدا می افتد و بکلی مدهوش و نقش هستی خود را نابود می سازد؛ همین نمازی است که با خدا پیوند می دهد. شریعت اسلامی تصویرش را در نماز روزانه کشیده است تا آن نماز جسمانی شخص را به سوی نماز معنوی سوق دهد. زیرا خداوند متعال سرشت انسان را به این منوال خلق کرده که به ناچار روح بر بدن و بدن بر روح تاثیر می گذارد. بطور مثال، وقتی روح شما ناراحت باشد آنگاه اشک از چشم هایتان روان می گردد و وقتی روح شما خوشحال می شود، بشاشت و شادی روی صورت شما

پدید می آید و بیش تر اوقات انسان لبخند می زند. همچنین وقتی صدمه ای به بدن وارد می شود آنگاه روح هم در رنج بدن مشارکت می نماید. وقتی نسیم خنک جسم را شادابی ببخشد همزمان ، روح هم از آن سهمی می برد.

خلاصه عبادات جسمانی بدین معنی است که به دلیل ارتباط میان روح و بدن، روح به آستانه احدیت تکان می خورد و به قیام و رکوع و سجود معنوی مشغول می شود چون برای عبور از منازل سلوک، انسان محتاج مجاهدات است و مشخصات نماز هم نوعی از مجاهدات به شمار می آیند. بدیهی است وقتی دو جز به هم متصل شوند، وقتی یکی از آنها را انتخاب کنیم آنگاه بخش متصل دیگر نیز حتماً تکان می خورد. فقط قیام و رکوع و سجود جسمانی هیچ فایده ای ندارد تا وقتی که مجاهده ای با آنها همراه نشود و روح بذات خود از قیام و رکوع و سجود بهره نگیرد؛ و این امر خاص معرفت الهی است و معرفت منحصر به فضل الهی است.

خدا در آفرینش این سنت را اعمال کرده است که در مرحله ی اول، روح القدس را نزد هرکسی که بخواهد-همراه با فضل خود-می فرستد سپس محبت خود را با کمک روح القدس در او را وارد می کند و صدق و ثبات می بخشد و معرفتش را با ترویج نشانه های زیادی تقویت می بخشد و ضعف های وی را برطرف می کند تا او بدون دودلی در راه او جان خود را فدا کند و ارتباط وی با ذات ازلی ناگسستنی می شود طوری که با هیچ ضربه ای باز نشود و هیچ شمشیری نمی تواند آن بستگی را قطع کند. این محبت نه مستقر مؤقتی دارد و نه آرزوی بهشت و نه ترس از دوزخ و هیچ تعلقی با

آسایش و مال و ثروت دنیوی ندارد بلکه آن شخص یک علاقه ی نامحدود دارد که خداوند متعال راجع به آن بهتر می داند. شگفت آور این که اسیرِ عشق هم نمی تواند عمق و اساس این بستگی را بفهمد که چرا روی داده و چگونه و به چه وسیله ای رونق گرفته است؟ زیرا از ازل آن بستگی با او سازگار است. آن پیوند بوسیله معرفت بوجود نمی آید چون معرفت پس از آن ریشه می گیرد و این پیوند را جلوه دار می سازد. به طور مثال، آتش جوهر سنگ است اما با چخماق جرقه ای از آن پیدا می شود. چنین شخصی، از یک طرف، عشق شخصی با خداوند متعال دارد و از طرف دیگر عشقِ همدلی و اصلاح مردم در دلش موج می زند- به همین دلیل او هر زمانی قرب خداوند متعال را جویا می شود. در سوی دیگر او با جهانیان این چنین تعلق دارد که مستعدان را به دور خود گرد می آورد مانند خورشید تمام اقشار زمین را به سمت خود جلب می نماید حال آنکه همزمان خود هم به جهت دیگر کشیده می شود و همین حالت بر آن شخص وارد می شود. در اصطلاح اسلام چنین کسانی را نبی، رسول و محدث می گویند. آنان به مکالمات و مخاطبات منزّه مشرف می شوند و از دستِ آنان خوارق پدید می آیند و بیشتر دعاهای شان مستجاب می شوند و با توجه به مناجات، بکثرت از خداوند متعال پاسخ دریافت می کنند.

اینجا برخی از جاهلان می گویند که ما هم رویاهای صادقه را می بینیم و گاهی دعا هم مستجاب می شود، گاهی الهام هم فرود می آید پس چه فرقی میان ما و فرستادگان خدا وجود دارد؟

در نظرِ چنین افرادی، پیامبران خدا مکار یا مغبون هستند که به امر عادی و مشترک افتخار می کنند و هیچ فرقی میان مردم عادی و آنان

وجود ندارد. این باور مغرورانه ای است که بسیاری از مردم عصر حاضر توسط آن به هلاکت می رسند اما یک سالک به راحتی می تواند پاسخ این اوهام را دریابد و آن این است که بدون شک خدا گروهی از بندگان خود را با فضل خاص و عنایت خود برگزیده است و بخش بزرگی از نعمتهای معنوی خود را به آنان ارزانی کرده است؛ و این هم واقعیت دارد که معاندان و کوران همواره پیامبران گرامی را انکار می کردند، باوجود این انبیای خدا همواره درمقابل آنها پیروز بوده و مدام نور فوق العاده ای این گونه ظاهر می شود که سرانجام مفکران سرتسلیم در این امر خم کرده اند که میان آنان و مردم عادی یک امتیاز بی نظیر وجود دارد.

بدیهی است که یک ورشکسته ی گدا درهم های کمی دارد و برعکس آن، خزانه ی پادشاه هم پر از درهم می باشد اما آن ورشکسته نمی تواند بگوید که من با پادشاه برابر هستم. به طور مثال، در کرم شب تابی که در شب می تابد نور وجود دارد و درمقابل خورشید هم نور دارد؛ اما کرم شب تاب نمی تواند ادعا کند که من با خورشید برابر هستم. منوط بر این، خداوند متعال در فطرت مردم بذری از رؤیا و کشف و الهام کاشته است؛ بدان معنی که مردم با استفاده از تجربات خویش بتوانند پیامبران گرامی را بشناسند و ازاین طریق هم بر آنها حجت تمام شود و هیچ عذری باقی نماند.

یکی دیگر از کیفیت های برگزیدگان خدا این است که آنها دارای قدرت جذب و تاثیر گذاری می باشند و با استفاده از نیروی معنوی، جهانیان را به سوی خود جلب می کنند تا نسل های معنوی را در جهان دوام و گسترش دهند. آنان، برای این کار به این جهان فرستاده

می شوند. آنان با بصیرت خویش به جهانیان راهنمای می کنند و حجاب های ظلمانی را از مردم بر می دارند، بدین علت در چند روز معرفت و محبت الهی حقیقی و زهد و تقوی اصلی و ذوق و حلاوت توسط آنان رونق می گیرد و قطع رابطه با آنان مانند جدا کردن شاخه از درخت می باشد. این تعلقات با چنین مشخصاتی توام می شوند که بلا فاصله با برقراری آن رابطه روحانیت در این حوزه مناسب با آن رشد می کند و همچنین با قطع این اتصال، شرایط معنوی هم آغاز به کاهش می یابد. پس این گمان بی نهایت غرور آمیز است که کسی بگوید من هیچ لزوم و نیازی به پیامبران و انبیای خدا ندارم، این نشانه ی سلب ایمان است. وقتی فیلسوفی این اندیشه را به خاطر می آورد که آیا من نماز نمی خوانم یا روزه نمی گیرم یا از اهل ایمان نیستیم؟ آن وقت او نفس خودش را فریب می دهد و این خیالات بدین علت پیدا می شوند که مردم از ذوق و لذت اصلی ایمان حقیقی بی خبر اند لذا اینگونه می گویند. او باید تفکر کند که گویی خداوند متعال انسان را خلق می کند اما نگاه کنید که او چگونه انسان را سبب زایش انسان دیگری قرار داده است. پس بدانگونه در سلسله جسمانی، پدرهای جسمانی وجود دارند که توسط آنها انسان متولد می شوند همانگونه در سلسله روحانی، پدر های روحانی وجود دارند که توسط آنها معنویت متولد می شود.

مراقب باشید و با پیروی بصورت ظاهری از اسلام خود را گول نزنید و کلام خدا را بدقت بخوانید که او از شما خواهان چه چیزی است؛ و آن، این است که به شما در سورة فاتحه آموزش داده شده است:

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ۝

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾

پس وقتی خدا به شما تاکید می کند که هر روز و در پنج وقت این دعا را تکرار کنید نعمتهایی که متعلق به پیامبران و رسولان است، همه مال شما می شوند پس چگونه می توانید آن نعمتها را بی واسطه ی پیامبران و رسولان گرامی بدست بیاورید؟ لذا بخاطر رساندن به مرتبه یقین و عشق، پیامبران خدا گاهگاهی مبعوث می شوند تا برایتان ممکن باشد که آن نعمتها را بوسیله آنان بدست بیاورید. آیا اینک شما با خدا مبارزه می کنید و قانون خداوندی را می شکنید. آیا نطفه می تواند بگوید من بوسیله پدر نمی خواهم زاییده شوم؟ آیا گوش می تواند بگوید که من نمی خواهم توسط باد، صدا را بشنوم؟ هیچ چیزی احمقانه تر از این نیست که کسی بر قانون ازلی خداوند متعال حمله آور باشد.

در نهایت، این هم واضح شود که ظهورم به دستور خداوند متعال در عصر حاضر تنها بخاطر اصلاح مسلمانان نیست بلکه برای اصلاح هر سه ملت مسلمانان، مسیحیان و هندوها است. چنانکه خداوند متعال مرا به عنوان مسیح الزمان بخاطر مسلمانان و مسیحیان فرستاد همانگونه مرا جهت هندوها هم بطور اوتار فرستاده است. بیست سال است این ادعا را بطور پیاپی تبلیغ می کنم که من به برای رستگاری از

۲۰ ما را به راه راست هدایت کن. راه کسانی که بر آنان نعمت خود ارزنی کرده ای؛ نه به راه کسانی که بر آنان غضب کرده ای؛ و نه گمراهان شده گان- الفاتحه، ۱: ۶، ۷- مترجم

گناهانی که زمین را پر کرده اند ، به عنوان مسیح پسر مریم مبعوث شده ام همچنین به عنوان راجه کریشنا نیز هستم که یکی از مهترین اوتارها از مذهب هندو بود؛ یا چنین باید گفت که از لحاظ معنویت حقیقی، من همان راجه کرشنا هستم. من از قیاس و خیال خودم این ادعا را نمی کنم بلکه آن خدایی که مالک زمین و آسمان است، این حقیقت را برای من روشن ساخته است، نه یک بار بلکه چندین بار به من الهام کرده است که تو برای هندوها کرشن و برای مسلمانان و مسیحیان به عنوان مسیح الزمان هستی.

می دانم که مسلمان جاهل بعد از شنیدن این ادعا بلافاصله راجع به من خواهد گفت که با نام مستعار یک کافری، به صراحت کفر را قبول کرده است. اما نمی توانم وحی الهی که بر من نازل شده است، را پنهان کنم. این اولین روز است که این ادعا را در چنین اجتماع بزرگی درمیان می گذارم زیرا کسانی که از جانب خدا می باشند هرگز از ملامت ملامتگری نمی ترسند.

قابل توضیح است که راجه کرشن -با توجه به آنچه به من وحی شده است- در حقیقت چنین انسان بزرگی بود که نظیرش در هیچ اوتار و رشی از هندوها نمی توان یافت و اوتار عصر خود یعنی نبی بود که روح القدس بر وی از جانب خدا فرود می آمد و از سوی خداوند فاتح و باقبال بود. او سرزمین آریه ها را از گناه پاک کرد و درحقیقت نبی روزگار خود بود اما آموزه های وی -در زمینه های متعدد- را پس از گذشت زمان تحریف کردند. او سرشار از محبت خدا و دوستدار نیکی و دشمن شر بود. پیمان خدا بود که او در آخر زمان -اوتار- را بیافریند

پس آن وعده با ظهورم تحقق یافت. از جمله الهام های دیگری از خداوند متعال، این وحی هم - در حق من - بر من نازل شد:

”هے کرشن رودر گوپال تیری مہماگیتائیں لکھی گئی ہے۔“^{۲۱}

پس من به کرشن محبت می ورزم چون مظهرش هستم و راز دیگری بین من و او وجود دارد. صفاتی که به کرشنا نسبت داده شده اند (به عنوان مثال، پاک کننده از گناهان، پرورش کننده و تسلی دهنده به تهیدستان) همین صفات مشخصات مسیح الزمان نیز هستند. پس از لحاظ معنویت، کرشن و مسیح الزمان هر دو یکی هستند، تنها مغایرت در اصطلاح منطقه ای وجود دارد. اکنون به حیثیت کرشنا بودن، من آریه ها را از برخی اشتباهات شان آگاه می کنم.

یکی از این اشتباهات - که قبلاً هم آن را ذکر کرده بودم - این است که این سنت و عقیده درست نیست که ارواح و ذرات جهانی که به عنوان پرکرتی یا پرمانو معروف اند، غیرمخلوق و ازلی و ابدی هستند. جز پرمیشری که وابسته به هیچ موجودی نیست، هیچکس ازلی و ابدی نیست. برعکس این، چیزهایی که برای قیام زندگی خود وابسته به دیگرانند آنها نمی توانند ازلی و ابدی باشند. آیا صفات ارواح جبلی اند و هیچکس آنها را خلق نکرده است؟ اگر این عقیده را درست گمان کنیم آنگاه فعالیت نفوذ ارواح به اجسام و تجمع و پراگندگی ذرات هم می تواند خودبه خود باشد. در این صورت هیچ دلیل عقلی برای پذیرش وجود پرمیشور در دست تان نخواهد ماند. چون اگر عقل می

^{۲۱} ای کریشنا! قاتل خوکی و محافظ گاؤ، ستایش تو درگیتا ثبت است -

تواند این امر را بپذیرد که تمام ارواح همراه با صفاتشان بخودی خود بوجود آمدند سپس امر دیگری را هم با بشاشت قبول می کند که اتصال و انفصال ارواح و اجسام به یکدیگر هم خود به خود عمل می آید. اگر میکانیزم خودبه خودی باز در نظر گرفته شود آنگاه این قاعده نمی تواند از لحاظ هیچ منطقی درست باشد که به یک جانب مسیر را باز و از جانب دیگر آن بسته باور شود.

علاوه بر این، این خطا باعث شده که آقایان آریا درگیر خطای دیگر شوند، خطایی که بذات خود برای آنها خیلی مضر است- طوریکه در خطای اول زیان برای پرمیشر وجود داشت؛ و آن این است که آریه ها نجات را مؤقتی و محدود زمان می دانند و تناسخ ارواح را دایمی به عنوان طوقی قرار داده اند که از آن هیچ راه نجاتی وجود ندارد. عقل سلیم هرگز نمی تواند چنین بخل و کوتاه نظری را به خدای بخشنده و رؤف نسبت دهد هنگامی که اعطای نجات ابدی در اختیار پرمیشر سرب شکتی^{۲۲} بود آنگاه کسی نمی توانست بفهمد که چرا با اعمال چنین بخلی، بندگان را از فیض قدرت خود محروم داشت؟ اینجا، این اعتراض قوی تر می شود، وقتی کسی درک کند که ارواحی آنها را با لعنت ابدی محکوم کرده اند و چرخه بی پایانی از تناسخ مشمول سرنوشت آنها است حال آنکه آن ارواح توسط پرمیشر خلق نشدند؟ در پاسخ به این ایراد، آریه ها می گویند:

^{۲۲} قادر مطلق- مترجم

قدرت به اعطای نجات ابدی در اختیار پرمیشور بود چون او سرب شکتی^{۲۳} است اما تجویز به نجات محدود بدین علت بود که چرخه تناسخ ارواح متوقف نشود.

باتوجه به ارواحی که در تعدادِ معینِ محصور اند و نمی توانند از آن فراتر روند بنابراین، درمورد نجات دائمی، تناسخ نمی تواند برای همیشگی ادامه یابد زیرا روحی که یک بار واردِ اتاقِ نجات شود، آنگاه از اختیار پرمیشور خارج می شود. محصول نهایی از این هزینه روزانه ناچار این می بود که روزی حتی یک روح هم برای جریان چرخه تناسخ در دست پرمیشور باقی نمی ماند و دیر یا زود، تمام سرگرمی پایان می رسید و پرمیشور از تمام کارها آسوده خاطر می نشست. با توجه به این اضطرار، پرمیشور مجبور شد که نجات را به یک دوره خاص محدود بکند.

اینجا ایراد دیگری ایجاد می شود وقتی یک روح نجات می یابد و از گناه ها پاک می شود چرا پرمیشور آن را دوباره از اتاقِ نجات بیرون می راند؟

(با توجه به آریه ها) پرمیشور این ایراد را این گونه حل کرد که: روحی که وارد محفظه ی نجات می شود از آن یک گناه بر دوش خود می نهد؛ بر اساس مجازاتِ همان گناه، در نهایت هر روح از محفظه نجات بیرون آورده می شود.

مذهب آریه بر این اصول برقرار شده است. باید انصاف داشت، چگونه می توان شخصی که در گرادب محدودیتها درگیر شده باشد را پرمیشور

^{۲۳} قادر مطلق - مترجم

دانست ؟ بسیار مایه تاسف است که آریه ها با انکار یک مفهوم بسیار واضح و روشن از صفات خلقت خدا، درگیر مشکلات بزرگی شدند و با مقایسه کردن کارهای پرمیشور با کارهای انسانی نسبت به آن مرتکب توهین هم شدند. آنها نمی توانستند بفهمند که خداوند در هر صفتش از مخلوق متمایز است و قیاس خداوند متعال را از مقیاس صفات مخلوق گرفتن، اشتباهی است که اهل مناظره آن را قیاس مع الفارق می گویند.

ادعایی که از نیستی نمی تواند هستی واقع شود، تجربه ای از عقل خام در مورد کارهای انسانی است. با تجزیه و تحلیل از اصول فوق الذکر، صفات الهی را به سطح انسانی کاهش دادن، ساده لوحی محض است. خدا بدون زبان فیزیکی صحبت می کند و بدون گوش فیزیکی می شنود و بدون چشم فیزیکی می نگرد همچنین او بدون امکانات فیزیکی می آفریند، بنابراین برای آفریدن از ماده ای پرمیشور را تحت فشار قرار دادن، گویی مترادف با تعلیق صفات خداوندی است. در این اعتقاد، اشتباه فاحش دیگری هم وجود دارد و آن این که عقیده انادی ذره ذره را با خدا شریک می سازد. بت پرستان چند بت را شریک خدا قرار می دادند اما با توجه به این عقیده همه ی دنیا همتای خدا به شمار می آمد زیرا هر ذره، ازلی و ابدی - یعنی به منزله خدا- است.

خداوند متعال می داند که من این اشتباهات را از روی بغض و عناد روشن نمی کنم بلکه یقین دارم آموزش حقیقی از ودا^{۲۴} هرگز چنین نخواهد بود. می دانم فیلسوفان خودخوانده چنین اعتقاداتی داشتند و در

^{۲۴} کتاب مقدس هندوها- مترجم

نتیجه آن، تعداد زیادی از آنها ملحد شدند. می ترسم اگر آریه ها از این اعتقاد دست بر ندارند، عاقبت شان هم به همان سرنوشت منجر شود.

شاخه ای از اعتقادات آنها که با عنوان تناسخ معروف است، باز هم رحمت و فضل خدا را به طور جدی لگه دار می سازد. به عنوان مثال، در چند فوت مربع می توانند میلیاردها مورچه، در یک قطره ی آب ممکن است هزاران میکروب از موجودات وجود داشته باشد، و در رودخانه ها، اقیانوس ها و جنگل های که مملو از انواع حیوانات و حشرات هستند و نمی توانیم آنها را هیچ نسبتی به تعداد نسبت انسانی بدهیم؛ در این صورت فکر می کنم به فرض محال اگر ایدئولوژی تناسخ درست باشد آنگاه تاحالا پرمیشور چه آفریده داشته و چه کسی را نجات داده است و در آینده چه توقعاتی از او خواهیم داشت؟

بعلاوه این اصل هم قابل فهم نیست که بدون اطلاع از جرم، متهمی محکوم شود. فاجعه ای دیگر این است که نجات مشروط به گیان^{۲۵} است و گیان هم بطور مدام در حال فرسایش است؛ یعنی قبل از تناسخ، خواه او یک کارشناس ارشد از ودا بوده اما بعد از تناسخ یعنی بعد از حلول روح، تمام ودا از حافظه اش کاملاً محو می شود. با توجه به این، نجات توسط حلول ارواح امکان ناپذیر است چون بعد از تناسخ مردان و زنانی که به صورت جدیدی به دنیا می آیند هیچ فهرستی با آنها نیست تا راجع به بستگان گذشته خود اطلاعاتی فراهم کنند؛ مبادا بیچاره با یک نوزادی ازدواج کند که در گذشته خواهر یا مادر حقیقیش بوده.

^{۲۵} دانش معنوی- مترجم

با توجه به رسم نیوگ که این روزها در میان آریه ها متداول است، نسبت به ترک کامل آن مکرراً توصیه کرده ایم. سرشت انسانی هرگز این امر را قبول نخواهد کرد که مردی همسرش را -پاکدامنش را- که ننگ و ناموس مرد به همسرش بستگی دارد- بخاطر بچه دار شدن در آغوش مرد دیگر بگذارد. من نمی خواهم درباره این موضوع بیشتر بنویسم و برای قضاوت آن را برای وجدان عاقلان رها می کنم.

با این همه آریه ها سعی می کنند که مسلمانان را به مذهب خود دعوت کنند. ما می گوئیم هر عاقلی آماده ی قبول صداقت است اما این امر صادقانه نیست که خدا را -که هستی خود را با قدرت های بزرگ آشکار کرده است- ترک کننده ی صفت خالقیت و عدم مظهر همه ی فیوض باور داشت. برای چنین پرمیشری گوارا نیست که او را پرمیشر خواند. انسان خداوند متعال را از طریق قدرت هایش شناخته است. وقتی هیچ قدرتی در آن وجود نداشت و او هم مانند انسان محتاج اسباب باشد آنوقت هیچکس نمی تواند او را بشناسد.

مزید بر آن، با توجه به احسان خداوند متعال بر عالمیان، او قابل عبادت است. اما وقتی او خالق ارواح نیست و در او صفت فضل و احسان وجود ندارد پس چه دلیلی وجود دارد چنین پرمیشری قابل پرستش باشد؟ مگر اینکه کسی فعالیتی را انجام دهد و در عوض از ثمره اش استفاده کند. تا آنجایی که می بینیم، در می یابیم که فرقه ی آریه الگویی مناسب و معقول از دین خود ارائه نکرده است. آنها پرمیشر را این چنین ناتوان و کینه پرور نشان داده اند که باوجود تحمل مجازات از میلیاردها سال، نجات ابدی را به روح ارزانی نمی کند و هیچ گاه خشم او فرو نمی نشیند.

با ایمان آوری به عقیده نیوگ، آریه ها داغ ننگ به پشت تهذیب ملی زدند و از این طریق به آبروی زنان بیچاره حمله آور شدند و حقوق خدا و حقوق العباد، هر دو را با فساد شرم آور لکه دار ساختند. این مذهب از لحاظ معطل کردن پرمیشر، بسیار نزدیک به ملحدان است و با توجه به نیوگ، بسیار نزدیک به طبقه ای غیرقابل ذکر از مردم است.

ناگزیر اینجا با درد دل بگویم که اکثر آریه ها و مسیحیان عادت دارند که بر اصول حقیقی و کامل از دین اسلام بی جا حمله کنند اما کاملاً غافل از گرایش معنوی دین خود هستند. مذهب این نیست که انسان تبراء بر تمام انبیا و رسل و اکابر جهان بفرستد. چنین عملی خلاف مقصود اصلی مذهب می باشد، بلکه مقصود اصلی از مذهب این است که انسان نفس خودش را از هر آلاینده ای منزّه کند و آن را مجهز کند که روحش هروقت سجده ریز بر آستانه ی خداوند شود و پر از ایقان و عشق و معرفت و صدق و صفا باشد و یک انقلاب حقیقی در او وارد شود تا زندگی بهشتی برای او در این جهان میسر شود.

برعکس این، چگونه و چه وقت نیکی حقیقی را می توان توسط چنین عقایدی بدست آورد، عقایدی که این توصیه را به جهانیان می کند که فقط به خون مسیح ایمان بیاورید و باور کنید که از تمام گناهان نجات پیدا کرده اید؛ این چه نوع تصفیه ای است که هیچ نیازی به تزکیه نفس ندارد؟ بلکه طهارت حقیقی آنوقت میسر می آید که انسان از زندگی پست توبه کرده خواهان زندگی پاکیزه باشد. سه امر مهم برای دستیابی به این هدف، عبارت اند از:

۱. تدبیر و مجاهدت:

تا جائی که ممکن باشد انسان باید همواره دنبال نجات از زندگی پست باشد.

۲. دعا:

انسان باید همه وقت در محضر الهی گریان باشد تا با یاری و کمک او از زندگی دنی منزّه شود و چنان آتشی در آن بدمد که خس و خاشاکِ بدی را خاکستر سازد و آن چنان قدرتی ارزانی کند که بر جذبات نفسانی استیلاء یابد. او باید به تسلسل در دعا مشغول باشد تا زمانی برسد که نور الهی بر دلش نازل شود و شعاعی تابان بر نفس او بیفتد که تمامی تیرگی ها را برطرف کند و عیوبش را از بین ببرد و در او یک تغییری پاکیزه بوسیلهٔ دعا نشأت بگیرد.

بدون شک تأثیری در دعا وجود دارد. مردگان می توانند توسط دعا زنده شوند، اسیران می توانند از راه دعا رهایی را بدست یابند. اگر ناپاکان خواهان طهارت و پاکی هستند، تنها از طریق دعا می توانند پیروز شوند ولی دعا کردن تقریباً در برابر مُردن است.

۳. سومین شرط:

به صحبت کاملین و صالحین بستگی دارد چون یک چراغ می تواند چراغ دیگری را روشن کند.

غرض این سه طریق رهایی از گناه است. از تجمع این سه طریق، در نهایت لطف و نوازش الهی شامل حال می شود؛ نه با قبول عقیده ی خون مسیح در دل گمان ببریم که ما از گناه رهایی یافتیم. این سراسر

گول زدن نفس به خودش است. انسان بخاطر مقصد عالی آفریده شده است و معراج او تا به این حدی نمی تواند باشد که فقط گناه را ترک کند. بسیاری از جانوران مرتکب هیچ گناهی نمی شوند آیا آنها می توانند کامل خوانده شوند. اگر ما به هیچ کس آسیبی نرسانیم آیا می توانیم بخاطر آن درخواست جایزه بکنیم؟ خیر بلکه پاداش و انعام در عوض فعالیت‌های صمیمانه فراهم می آید. فعالیت حقیقی در راه خدا این است که انسان کاملاً مالِ خدا باشد. برای عشق او همه ی محبت های کاذب را بگسلد و بخاطر رضای او، از رضای خودش دست بردارد. قرآن کریم این امر را با یک مثال فوق العاده ای روشن کرده که هیچ مؤمنی بدون نوشیدن این دو شربت نمی تواند کامل شود، این دو شربت عبارت اند از:

۱. اولین شربت:

سرد کردنِ عشقِ گناه است که قرآن کریم نامش را کافوری نهاده است.

۲. دومین شربت:

مملو شدن دل از عشق خدا که قرآن کریم آن را با نامِ شربت زنجبیلی اعلام کرده است.

اما بسیار مایه تاسف است که مسیحیان و آریه ها این راه را انتخاب نکردند. آریه ها به این جانب متمایل شدند که گناه به هر حال به عذاب چرخه بی شمار از تناسخ مجازات شود خواه کسی توبه کند یا نکند. مسیحیان وسیله ی رهایی از گناه که اکنون بالا شرح داده ام را ارایه می دهند. هر دو گرو از مقصدِ حقیقی دور شده اند و دروازه ای

که می بایست وارد آن شوند را رها کرده در بیابان های دُور سرگردان هستند.

من مقداری از اظهارات را خدمت آریه ها ارایه کرده ام. وضعیت مسیحیان بسیار تاسف بار تر از وضعیت آریه ها است در حالی که در گسترش دادن -با سعی بسیار- مذهب خود به جهان کوشا هستند. آریه ها در عصر حاضر سعی می کنند که به هر صورتی که شده از مذهب قدیم مخلوق پرستی خودشان را مجزاً کنند اما مسیحیان در تلاشند که نه فقط خودشان بلکه همه ی جهان را به مخلوق پرستی بکشانند. در شیوه ای خودسرانه و استبدادی، آنها حضرت مسیح را به عنوان خدا معرفی کردند درحالیکه هیچ قدرت اختصاصی در حضرت مسیح نبوده که در انبیای دیگر وجود نداشته باشد بلکه برخی از پیامبران گرامی از لحاظ معجزه نمایی برتر از حضرت مسیح بودند و ضعف های مسیح نشانگر این است که او فقط یک بشر بوده. ایشان هیچ ادعایی نسبت به خودش نداشتند که توسط آن خودش را مدعی الوهیت قرار دهند. از استنباط آنچه که حضرت مسیح علیه السلام بیان فرمودند، الوهیتش را ثابت کردن چنانکه تصور می شود، خطای فاحشی است. این چنین کلماتی در حق انبیا گرامی بطور استعاره و مجاز به کار می روند؛ بنابراین بوسیله استعارات مسیح را خدا قرار دادن کار عاقلانه ای نیست بلکه چنین کاری از کسانی بر می آید که علاقه مند هستند بشر را خدا بسازند.

به خداوند متعال قسم می خورم که در وحی و الهام من، کلمات بارزش تر از کلمات حضرت مسیح وجود دارند. اگر الوهیت مسیح با

آن کلمات ثابت شود پس من هم (نعوذبالله) این حق را دارم که این ادعا را بکنم.

به یاد داشته باشید که سراسر ادعای الوهیت، تهمت‌ی است بر حضرت مسیح علیه السلام. ایشان هرگز ادعای الوهیت را اعلام نکردند بلکه آنچه نسبت به خودش فرمودند آن کلمات از حد شفاعت تجاوز نمی‌کنند. پس هیچکس منکر شفاعت پیامبران گرامی نیست. از شفاعت حضرت موسی، بنی اسرائیل بارها از عذاب نجات یافتند و من خودم در این زمینه صاحب تجربه هستم. بسیاری از پیروان گرامی، از جماعت‌م، بخوبی آگاه هستند که برخی از پیروانم مبتلا به بیماری و رنج‌های دیگری بودند که با شفاعت‌م از تمام مصائب‌ رهایی یافتند و قبل از وقوع این بشارت‌ها به آنها داده شده بود. ولی این عقیده، مهم‌ل و دور از عقل است که مرگ مسیح بر صلیب، بخاطر نجات ملت و گناه‌امت، به دوش حضرت مسیح انداخته شود. این امر نیز خلاف عدل و انصاف صفات الهی است که کسی مرتکب گناه شود و دیگری در عوض آن محکوم شود. این عقیده شامل اشتباهات زیادی است. خدای یگانه و بی‌همتا را ترک کردن و مخلوق پرستی را رایج نمودن، شیوهٔ عاقلانه‌ای نیست. اقنوم ثلاثه را مستقل و کامل قرار دادن که همگی در آن واحد در قدرت و جلال برابر هستند سپس با ترکیب و آمیزش هر سه اقنوم را یک خدای کامل ساختن، چنین منطق و ویژگی تنها مختص مسیحیان است.

باز هم جای افسوس است طر‌حی که بدان غرض کشیده شده بود یعنی نجات یافتن از گناه و پلیدی‌های دنیا، آن هدف هم بارور نشده؛ بلکه قبل از کفّاره، وضعیت حواریان منزّه و پاکیزه بود و آنان هیچ

ربطی به این جهان نداشته و نه به دنبال ثروت دنیوی بودند و جاه طلبی هرگز مقصود آنان نبود. پس از کفاره، این چنین دل های پاک و منزّه ناپدید شدند؛ تاکیدی که -به خصوص در عصر حاضر- بر آموزه ی کفّاره و خون مسیح می شود به همان نسبت امیال مسیحیان به تکاثر اموال بیشتر می شود و بسیاری از آنها، مثل یک مرد مخمور، روز و شب در کار های دنیا مشغول می باشند. اینجا هیچ لزومی به ذکر گناههان دیگری به خصوص شراب خوری و بدکاری که در اروپا گسترش می یابند، نیست.

حالا بعد از ارائه دلایلی مربوط به ادّعا های اینجانب به خدمت مخاطبان گرامی، سخنرانی خودم را به پایان می رسانم.

حضار محترم! خداوند متعال سینه های تان را برای قبول حق بگشاید و توانایی فهم و شعور در شناخت راستی را به شما ارزانی دهد. ممکن است درباره ی این امر آگاهی داشته باشید که هر پیامبر و رسول و فرستاده خدا که بخاطر اصلاح مردم مبعوث می شود اگرچه برای قبول اطاعتش، از لحاظ عقل، تا این قدر کافی است که آنچه می گوید کاملاً حق باشد و هیچ نوعی از حقه بازی و فریب کاری در آن وجود ندارد، چرا که عقل سلیم برای قبول حق هرگز محتاج معجزه ای نیست. اما چون در فطرت انسانی یک قدرت واهمه ای هم ودیعت گذاشته شده است باوجود اینکه آن امر در واقع درست و مبتنی بر صداقت و راستی هم باشد باز هم انسان گمان می برد که شاید مدّعی انگیزه خود خواهانه در آن نداشته باشد یا خودش فریب نخورده باشد یا حقه باز نباشد و این هم امکان پذیر است که گاهی هیچ کس به ادّعای مرد عادی توجه نمی کند و مردم او را حقیر و ذلیل می شمارند.

گاهی استیلای شهواتِ نفس اماره بیشتر می شود که ممکن است وی به تمام ادعای تقدیم شده ایمان هم بیاورد و بفهمد که حق با مدعی است ولی نفس او اینقدر تحت فشار جذبات دنی می باشد که نمی تواند طبق آموزه و اعظا قدم بزند یا ضعف وجدانی مانع قبول حق می شود. بنا براین حکمت الهی اقتضا می کند کسانی که از جانب وی فرستاده می شوند چند علامت از نصرت الهی با آنان همراه می باشد که گاهی به رنگ رحمت و گاهی به رنگ عذاب ظاهر می شوند. باتوجه به این نشانه ها، آنان را بشیر و نذیر می خوانند، اما آن کسانی که در برابر احکام خداوندی تکبر نمی ورزند از علایم رحمتش بهرمنده می شوند و فرستادگان خدا را به دید تحقیر نمی نگرند و از فراست خداداد به آنان می شناسند. بعد از برگزاری محکم بر مسیر تقوی، خیره سری نشان نمی دهند و (از فردستادگان خدا) بعلت نخوت و افتخار دنیوی اجتناب نمی ورزند. وقتی می نگرند که طبق سنت انبیاء، شخصی در وقت معینی برخاسته و خداوند یکتا را می خواند و توصیه های او با ارزش و ادعاهای اش باورکردنی هستند چون آنها مشمول علایم از نصرت الهی و تقوی و دیانت می باشند. آنان قول و فعلش را با سنجش سنت های پیامبران گذشته برعکس نمی یابند پس آنان چنین ادعایی را قبول می کنند بلکه برخی از سعادتمندان با نگرستن به رخسارش علناً فریاد می زنند که این رخ کاذب و مکار نیست. پس نشانه های رحمت بخاطر چنین سعادتمندانی ظاهر می شوند و با نگهداری از سخنان صادق و راستگویی، ایمان خود را تقویت می دهند و با احساس تغییرات مثبت در نفوس خود، به استمرار نشانه های تازه را مشاهده می کنند. تمام حقایق و معارف، انواع تاییدات و علایم غیبی از

خداوند متعال در حقّ شان آشکار می شوند. آنان علائم دقیق از خداوند متعال را از بصیرت خود در حق فرستاده اش حس می کنند و بر نشانه های دقیق تری اطلاع می یابند. برعکس آنان، چنین کسانی هم وجود دارند که از نشانه های رحمت بی نصیب می مانند؛ مانند قوم نوح که بجز معجزه ی غرق، هیچ نوعی از معجزات دیگر نصیب حال آنها نشد و ملت لوط که بجز معجزه ی عذاب زلزله شدید که بوم آنها را زیر و زبر کرد و بارانی از سنگ ها بر آنها باریده شد، از هیچ معجزه ای دیگر بهره ای نگرفت.

خدا مرا هم طبق سنت پیامبران گذشته مبعوث فرموده است. می بینم که اکثر مزاجهای مردم عصر حاضر با قوم نوح مشابهت دارند. سالها پیش، پیشگویی دو نشانه، در تایید من، در آسمان تحقق یافت. آن پیشگویی از اهل بیت پیامبرگرامی علیهم السلام روایت شده بود؛ و آن اینکه در وقت ظهور امام آخرالزمان، برای وی دو نشان ظاهر خواهند شد که قبل از آن برای هیچکس ظاهر نشده است یعنی در ماه مبارک رمضان در اول شب از شب های معین در آسمان ماه گرفتگی و در همان ماه در وسط یک روز از روزهای معین آن خورشید گرفتگی به وقوع خواهد آمد و این پیشگویی بین اهل تسنن و اهل تشیع متفق علیه است. آمده است که از بدو آفرینش تا کنون هیچگاه چنین واقعه ای به وقوع نپیوسته است واقعه ای که در محضر مدعی امامت و در عهدش، هردو -در تاریخ های معین- ظاهر شده باشند اما در عصر امام آخرالزمان مطابق با پیشگویی، این واقعه در تاریخ های معین به تحقق خواهند رسید چون این نشانه فقط به وی اختصاص دارد.

در این پیشگویی آثاری ثبت شده است که هزار سال پیش از وقوع آن منتشر و شایع شده بودند؛ اما وقتی این پیشگویی در عهد امامت من به تحقق رسید آنگاه هیچکس آن را باور نکرد و یک شخص هم بعد از دیدن این پیشگویی بی نظیر به من ایمان نیاورد بلکه در سب و شتم و استهزا از حد گذشتند. نامم را دجال و کافر و کذاب نهادند.

این، بدین سبب بود که پیشگویی مذکور بطور هشدار عذاب نبود بلکه رحمت الهی قبل از وقت این پیشگویی را بطور یک نشانه ارایه داد اما مردم از این نشانه نه بهره ای بردند و نه دلشان به سوی من ملتفت شد گویی آن، نشانه ای نبود بلکه یک پیشگویی بیهوده ای بود که نقل شده بود. وقتی استهزای منکران از حد گذشت خداوند متعال نشانه ای از عذاب را بر زمین نمودار کرد؛ از قدیم آن نشانه ی عذاب را در آثار پیامبران گرامی بنام طاعون یاد کرده است که از چند سال این کشور را می بلعد و هیچ تدبیر انسانی نمی تواند گسترش آن را مسدود کند. پیشگویی طاعون در قرآن کریم بصراحت وجود دارد خداوند متعال می فرماید:

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا^{۲۶}

به این معنی که مدتی قبل از قیامت، یک بیماری شدید نمودار و گسترش می یابد که برخی از روستاها توسط آن کاملاً نابود می شوند و برخی دیگر بعد از تحمل عذاب به اندازه کافی زنده خواهند ماند.

^{۲۶} و هیچ مجتمعی از طغیانگران نیست مگر آن که آنها را قبل از روز قیامت هلاک می کنیم و یا به عذابی سخت گرفتار می سازیم- بنی اسرائیل، ۵۹:۱۷- مترجم

همچنین در آیهٔ دیگر خداوند متعال می فرماید که ترجمهٔ آن، عبارت است از:

هنگامی که قیامت نزدیک می شود، ما از زمین دابه ای را خارج می کنیم که به جهانیان آسیب می رساند و آن بدلیل انکار نشانه های ما از سوی آن ها است.

این دو آیه در قرآن کریم موجود اند و به صراحت نشانگر یک پیشگویی از طاعون است زیرا که طاعون هم توسط یک کرم به وجود می آید. اگرچه طبیبان گذشته راجع به این کرم آگاه نبودند اما خداوند متعال که عالم الغیب است می دانست که بن اصلی طاعون در کرمی است که از زمین خارج خواهد شد بنابراین خداوند متعال نامش را دابه الارض نهاد یعنی یک کرم از زمین.

خلاصه وقتی این نشانهٔ عذاب ظاهر شد و هزاران نفر در پنجاب به هلاکت رسیدند و زلزله ای هولناک این کشور را تکان شدیدی داد آنگاه مردم از خواب غفلت بیدار شدند و طی چند سال دویست هزار نفر در بیعت من درآمدند و تاکنون هم به تعداد آنان افزوده می شود؛ چون تا کنون تباهی طاعون ادامه دارد. چون طاعون نشانه ای است از خداوند متعال بنابراین تاوقتی که اکثر مردم از خود تغییری نشان ندهند امیدی نیست که این بیماری از این سرزمین برچیده شود.

این سرزمین با سرزمین حضرت نوح علیه السلام شباهت زیادی دارد بدلیل این که هیچ کس از تحقق علایم آسمانی ایمان نیاورد ولی بعد از دیدن نشانهٔ عذاب، هزاران نفر از من بیعت گرفتند درحالی که پیامبران گذشته هم این نشانه را ذکر کرده بودند. در انجیل هم ذکر

شده است که هنگام ظهور مسیح الزمان فاجعه ای از بیماری رخ خواهد داد همچنین درباره ی جنگ و جدال ها هم پیشگویی شده است که در عصر حاضر به تحقق می رسد.

پس ای مسلمانان! توبه کنید. می بینید که هر سال این طاعون بستگان تان را از شما جدا می کند. به خدا روی آورید تا او هم به شما التفات کند. تاکنون معلوم نیست که این طاعون تا چه موقع ادامه خواهد یافت و چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اگر نسبت به ادعایم تردیدی دارید ولی طالب حق هستید آنگاه این شک و تردید را بسیار آسان میشود برطرف کرد، زیرا حقیقت هر پیامبری را می توان از سه طریق زیر شناخت.

۱- از طریق عقل:

باید مشاهده کرد هنگامی که یک نبی یا فرستاده ی خدا ظهور می کند، عقل سلیم شهادت می دهد که این روزگار نیاز به آمدنش دارد یا خیر؟ و وجدان بشر کنونی می خواستند یا نمی خواستند که در چنین زمانی مصلحی پیدا شود؟

۲- از طریق پیشگوی های پیامبران گذشته:

باید نگریست که پیامبر پیشین در حق او یا در روزگار به خصوصی برای ظهور کسی پیشگوی کرده است یا نه؟

۳- از طریق نصرت الهی و تائید آسمانی:

باید دید که تائیدی از آسمان شامل حال او است یا نه؟

این سه نشانه بخاطر شناخت مأموران الهی، از خداوند متعال مقرر شده اند.

ای دوستان! اکنون به لطف و رحمت خدا برای تائیدم هر سه نشانه در یک جا گرد هم آمدند. به قبول کردن یا عدم قبول این حقیقت به شما بستگی دارد. اگر از روی عقل بیندیشید عقل سلیم فریاد و گریان کنان می گویند که مسلمانان خیلی زیاد نیازمند مصلح هستند. اوضاع درونی و برونی هر دو ترسناک شده است و مسلمانان گویی بر لبه ی حفره ای ایستاده یا در میان سیل تند، درگیر شده اند. اگر در پیشگویی های پیشین تدبّر کنید، حضرت دانیال نبی هم نسبت به من و روزگارم یک پیشگویی کرده است. رسول اکرم ﷺ هم فرموده اند که ”مسیح الزمان از امتّم خواهد بود“. کسی که این را نمی داند باید تلاش کند در صحیح بخاری و صحیح مسلم آن را بیابد و همراه با این، پیشگویی از ظهور مجدد بر سر قرن را نیز بخواند. اگر کسی بخواند نسبت به من نصرت الهی را تلاش کند، باید به خاطر بسپارد که تاحالا هزارها نشانه به تحقق رسیده اند.

از جمله این نشانه ها، نشانه ای است که بیست و چهار سال پیش در کتاب براهین احمدیه به رشته تحریر درآمد و در زمانی نوشته شده است که نه کسی از من بیعت گرفته بود و نه کسی بعد از زحمت مسافرت برای دیدارم آمده بود. آن نشانه از این قرار است:

خداوند متعال می فرماید:

يَأْتِيكُم مِّنْ كُلِّ مَجْتَمَعٍ عَمِيقٍ - يَأْتُونَ مِنْ كُلِّ مَجْتَمَعٍ عَمِيقٍ

یعنی آن زمان می رسد وقتی تائیدات اموال از هر سو نذرت خواهند رسید و هزارها مخلوق بخاطر دیدارت خواهند رسید و سپس می فرماید:

ولا تصعّر لخلق الله ولا تسئم من الناس

یعنی مردم بکثرت خواهند آمد که از کثرت شان خیره می شوی پس گوارا نیست که با آنان بدرفتاری کنی و نه از دیدارشان از پا درآیی.

پس ای عزیزان! چه تعداد زیادی از مردم در قادیان با من دیدار کردند و آن پیشگوی را حرف به حرف به تحقق رساندند؛ گرچه شما از حقیقت مزبور آگاه نیستید ولی اکنون حالا شما در همین شهر ملاحظه کرده اید که بعد از ورودم، هزارها نفر بخاطر دیدارم در ایستگاه جمع شده بودند و صدها نفر از اهالی این شهر در حلقه ی بیعت من درآمدند. من همان مردی هستم که در حدود هفت یا هشت سال، قبل از تألیفِ براهین احمدیه، در همین شهر حدود هفت سال سکنی گزیده بودم. هیچکس به من تعلق نداشته و نه هیچکس به حال من واقف بود. پس تفکر و تدبّر کنید که من این پیشگویی در مورد شهرت و رجوع خلائق را قبل از بیست و چهار سال در کتابم - براهین احمدیه - نوشته بودم وقتی که من در نظر مردم اجنبی و بیگانه بودم. همان گونه که گفتم اگرچه زمان کمی قبل از تألیفِ براهین احمدیه، در همین شهر سکنی گزیده بودم تا هم اندکی از شما چنین خواهند بود که مرا می شناختند چون در آن زمان من مردی گمنام و بیگانه بودم و هیچ جاه و عظمت من در نظر مردم نبود اما آن زمان برایم از این لحاظ بیش از حد شیرین بود که خلوت در مجمع مردم بود و میان کثرت یگانگی بود و در این شهر مانند مرد بیابانی زندگی می کردم.

من به خاک سیالکوت همانگونه محبت می کنم که به قادیان می کنم؛ چون برخی از سال های اولیّه من در این شهر سپری شد و در خیابان های این شهرستان زیاد قدم زدم.

حکیم حسام الدین، نجیب زاده و دوست صمیمی من در مورد آن روزها، می تواند شهادت بدهد که آن روزگار چگونه بود و چقدر در گمنامی بسر می بردم. حالا از شما می پرسم که تمام علایم در پیشگویی مذکوره در عصر حاضر به تحقق نرسیدند سرانجام روزی به بام عروج خواهیم رسید روزی که هزاران نفر پیروان و مریدان من خواهند شد و مردم در تعداد زیادی به حلقه ی بیعت من می پیوندند و باوجود خصومت شدید از دشمنان، در رجوع مردم هیچ فرقی نخواهد افتاد بلکه تا حدی که از پای درآیم ، مردم خواهند آمد.

آیا بشر قادر به انجام این امر است و آیا مکاری بیست و چهار سال قبل، در روزگار عزلت و بی کسی، می توانست پیشگویی عروج و رجوع مردم به خویش را اعلام کند؟ براهین احمدیه - کتابی که در آن این پیشگویی موجود است - بی نام و نشان نیست بلکه آن کتاب، در این کشور، نزد مسلمانان، مسیحیان، آریه ها و نیز دولت این کشور وجود دارد. اگر کسی در این امر بی نظیر تردید دارد باید نظیر آن را نزد جهانیان تقدیم کند. علاوه براین، مردم این کشور از نشانه های متعدد مطلع هستند. برخی نادانانی که خواهان قبول حق نیستند از نشانه های مسلم هم بهره ای نمی گیرند و توسط انتقاد بی فایده و پوچ از حق فرار می کنند. آنها بر یک یا دو پیشگویی اعتراض کرده خاک بر هزاران نشانه بدیهی می اندازند. وای بر آنانی که هنگام دورغ

گفتن از خداوند متعال نمی ترسند و در حال افترا زنی مؤاخذه رستاخیز را به خاطر نمی آورند.

نیاز ندارم که جزئیات افتراهای شان را ارایه کنم و حضار گرامی را از رفتار بدشان آگاه سازم. اگر متقی بودند و ذره ای ترس از خداوند متعال داشتند شتابانه درپی تکذیب نشانه های خدا نمی شتافتند. اگر بالفرض محال، در مورد نشانه ای که آن را درک نکردند، می توانستند راجع به حقیقت این نشانه ها از راه شرافت و شایستگی از من سوال کنند و تحقیق کنند .

اعتراض بزرگ آنها راجع به ”آتهم“ بود که وی در موعد مقرر فوت نکرد. اگرچه احمد بیگ طبق پیشگویی مُرد اما دامادش که او نیز در پیشگویی مذکور بود، نمرُد؟

تقوای شان به این سطح رسیده است که آنها ذکر هزاران نشانه ی ثابت شده را بر زبان نمی آورند و یک یا دو پیشگویی را که قادر به درک آن نیستند را با برپایی جنجال در هر تجمعی مکرراً ذکر می کنند. اگر از خدا می ترسیدند از نشانه های ثابت شده بهره می گرفتند. این شیوه ی راستگویان نیست که اگر امری دقیق درپیش آید، بر آن اعتراض کنند و از معجزات بدیهی سر بیچندند. از این رویکرد، در انتقاد علیه همه ی پیامبران استفاده می شود و چنین خصلت ها در نهایت انکار از همه آنان سرخواهد زد.

به عنوان مثال، حضرت عیسی علیه السلام را ارایه می کنیم که هیچ تردیدی در صاحب معجزات بودنش نیست اما یک مخالف مخرب می تواند بگوید که برخی پیشگویی های وی به تحقق نرسیدند مانند

یهودیان؛ آنها تاحالا همین را می گویند که هیچ کدام از پیشگویی های وی درست به تحقق نرسید؛ یکی از پیشگویی های او این بود که دوازده حواری بر تخت آسمان خواهند نشست؛ اما بجای دوازده، تعداد آنان مبدل به یازده حواری شد چون یک حواری از حواریان مرتد شد-

همچنین او اعلام کرده بود که تا برنگردم مردم عصر حاضر نخواهند مُرد. اما آنچه اتفاق افتاد این است که مردم از هیجده قرن گذشته به خاک سپرده شدند و او تاحالا برنگشت؛ یعنی در زمانش پیشگویی وی به تحقق نیافت. مزید بر آن گفت: من پادشاه یهودیان هستم اما اصلاً به فرمانروای نرسید؛ و بسیار اعتراض های دیگر.

به همین منوال، طبایع ناپاک امروزه که با اعتراض در برخی پیشگویی های پیامبر اسلام ﷺ، همه پیشخبری های شان را ردّ می کنند. برخی قصه حدیبیه را نقل می کنند. اگر مردم واقعاً چنین اعتراضات را به جدّی می گیرند آنگاه هیچ گونه نگرانی در مورد آنها نیست. فقط می توانم برای چنین مردمی متاسف باشم- در واقع، نگرانی من این است که با اتخاذ چنین نگرش ممکن است آنها با مذهب اسلام خداحافظی کنند.

در پیشگویی هایم مانند تمام پیشگویی های پیامبران گرامی مجالی برای اجتهاد وجود دارد. به طور مثال، در مورد مسافرت به حدیبیه، پیامبر گرامی ﷺ از اجتهاد استفاده فرمودند بنابراین ایشان به سوی حدیبیه رخت سفر بستند اما آن اجتهاد درست برنیامد. از این امری که گاهی در اندازه گیری نبی اشتباهی بیفتد، شان و جلالت و شکوه اش هرگز از رونق نمی افتد.

اگر بگویند که از این شیوه، اعتماد به الهام خدا سلب می شود؟

پاسخ آن، این است که تحقق بسیاری از پیشگویی ها این اعتماد را مصون می دارد. گاهی وحی نبی مانند خبر واحد و مجمل می باشد و گاهی وحی او درباره امری، بدیهی و پی در پی می باشد. پس اگر خطای در وحی مجمل از روی اجتهاد سر زد آنگاه هیچ صدمه ای به محکومات بینات نمی رسد. پس نمی توانم این را انکار کنم که گاهی وحی من هم مانند خبر واحد و مجمل می باشد و خطایی در اجتهاد آن سربزند. تمام انبیاء در این امر اشتراک دارند. لعنت الله علی الکاذبین.

با این همه این نیز حق است که ضروری نیست که خدا پیشگوی های اختاری را هم به تحقق برساند. به عنوان مثال، پیشگویی از حضرت یونس علیه السلام دال بر امر مذکور است. تمام پیامبران گرامی بر این متفقند پیشگوی هایی که مشتمل بر اخطار و تهدید باشد، از صدقه دادن و دعا کردن برطرف می شوند. اگر از صدقه و دعا پیشگویی اختاری نمی تواند برطرف شود آنگاه دعا و صدقه بی اثر و عاری از فایده است.

حالا با سپاس خداوند متعال این سخنرانی را به پایان می رسانم که باوجود علالت و ضعف جسمانی توفیق تحریر این سخنرانی را ارزانی فرمود و در بارگاه الهی دعاگو هستم که این سخنرانی را موجب هدایت دیگران بسازد و در زمینه ی هدایت، عطف و همدلی با یکدیگر در دل حصار این مجمع پیدا کند و در تمام جوانب باعث هدایت شود. چشم بدون واسطه ی نور آسمانی نمی تواند ببیند پس خدا نور معنویت را از آسمان به ارمغان می آورد تا چشم بتواند ببیند و باد را از غیب تکان دهد تا گوش شنوا باشد. چه کسی هست که می

تواند به سوی ما گام زند مگر آنکه خدا او را به سوی ما هدایت کند. او در حال جلب تعداد زیادی از مردم است و در آینده هم جلب خواهد کرد و قفل های دل را خواهد گشود. ریشه ی اصلی ادعای من، در وفات حضرت عیسی علیه السلام است- خدا این ریشه را از دست خودش آبیاری می کند و پیامبر گرامی ﷺ آن را نگهداری می کند. خدا از قول خودش و رسولش از فعل خودش یعنی از رؤیت چشم خود در معراج شهادت داده است که حضرت عیسی علیه السلام وفات یافتند و حضرت عیسی علیه السلام را در شب معراج در زمره ارواح فوت شدگان دیده است اما مایه تاسف است که مردم او را زنده می شمارند و این چنین امور غیر عادی را نسبت به وی بیان می کنند که درباره هیچ نبی دیگر بیان نشده، همین امور در نظر مسیحیان دال بر ادعای الوهیت مسیح هستند. از چنین عقایدی، تعداد زیادی از افراد خام لغزش می کنند.

من شهادت میدهم که خدا مرا از مرگ عیسی مسیح مطلع کرده است. اکنون نابودی دین اسلام در زنده کردنش است و چسپیدن به این عقیده در حال حاضر اتلاف مطلق از زمان و تلاش است. اجماع نهایی در اسلام همین بود که هیچ پیامبری از پیامبران گذشته زنده نیست، چنانکه از آیه زیر قرار به اثبات می رسد:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ ۖ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ۗ ۲۷

۲۷ محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) جز یک پیامبر نیست که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و درگذشتند- آل عمران، ۳: ۱۴۵- مترجم

خداوند متعال پاداش بسیار بسیار نیکو به حضرت ابوبکر رضی الله عنه ارزانی کند که باعث برگزاری این اجماع شدند و از منبر با تلاوتِ همین آیه مزبور اجماع را آغاز کردند.

در نهایت، ما با صمیمیت سپاسگزار دولت انگلیسی هستیم که به سبب گشاده دلی خویش به ما آزادی مذهبی دادند که توسط این آزادی، علوم دینی را به جهانیان می رسانیم. اینچنین لطفی مانند رفق عمومی نیست که فقط به این دولت سپاسگزاری وانمود شود بلکه باید از صمیم دل سپاسگزار باشیم. اگر این دولت به ما املاک با ارزش میلیون ها (روپیه) اعطا می کرد و در عوض از این آزادی جلوگیری می کرد؛ راست می گوئیم که آن املاک هرگز نمی تواند در برابر این آزادی هیچ ارزشی داشته باشد. ثروت جهان نابود شدنی است اما این ثروت هرگز نابود شدنی و زوال پذیر نیست.

من به جماعتم توصیه می کنم که صمیمانه سپاسگزار این دولتِ محسن باشید هر کس در مقابل احسان و نیکی بندگانِ خداوند شکرگزاری نکند خدا را هم شکر نگفته است. نیکوکار همان کسی است که با ابرازِ سپاسگزاری از خداوند متعال، سپاسگزار آن محسن هم باشد که توسط وی نعمتی از منعم حقیقی بدستش رسیده است.

والسلام علی من اتبع الهدی.

الراقم میرزا غلام احمد قادیانی

یکم نوامبر ۱۹۰۴ میلادی روز سه شنبه - سیالکوت

حکم است ز آسماں بز میں سے رسائش

گر بشنوم نہ گوئش آزا کجبا برم

مامورم و مرا چہ دریں کار اختیار
رو این سخن بگو بخداوند آمرم
اے حسرت این گروهِ عزیزاں مرانید
وقتے بہ بیندم کہ ازیں خاک بگذرم
ہر شب ہزار غم بمن آید ز دردِ قوم
یارب نجات بخش ازیں روز پُر شرم
بعد از رہم ہر آنچہ پسندند ہیچ نیست
بد قسمت آنکہ در نظرش ہیچ محترم
بعد از خدا بہ عشقِ محمدؐ محترم
گر کفر این بود بخدا سخت کافر
جانم گداخت از غم ایمانت اے عزیز
وین طرفہ ترکہ من بہ گمانِ تو کافر
یارب بآب چشم من این کسلِ شاں بشو
کامروز تر شدست ازیں دردِ بسترم

جانم فدا شود برہ دینِ مصطفیٰ!

این است کامِ دل اگر آید میسر